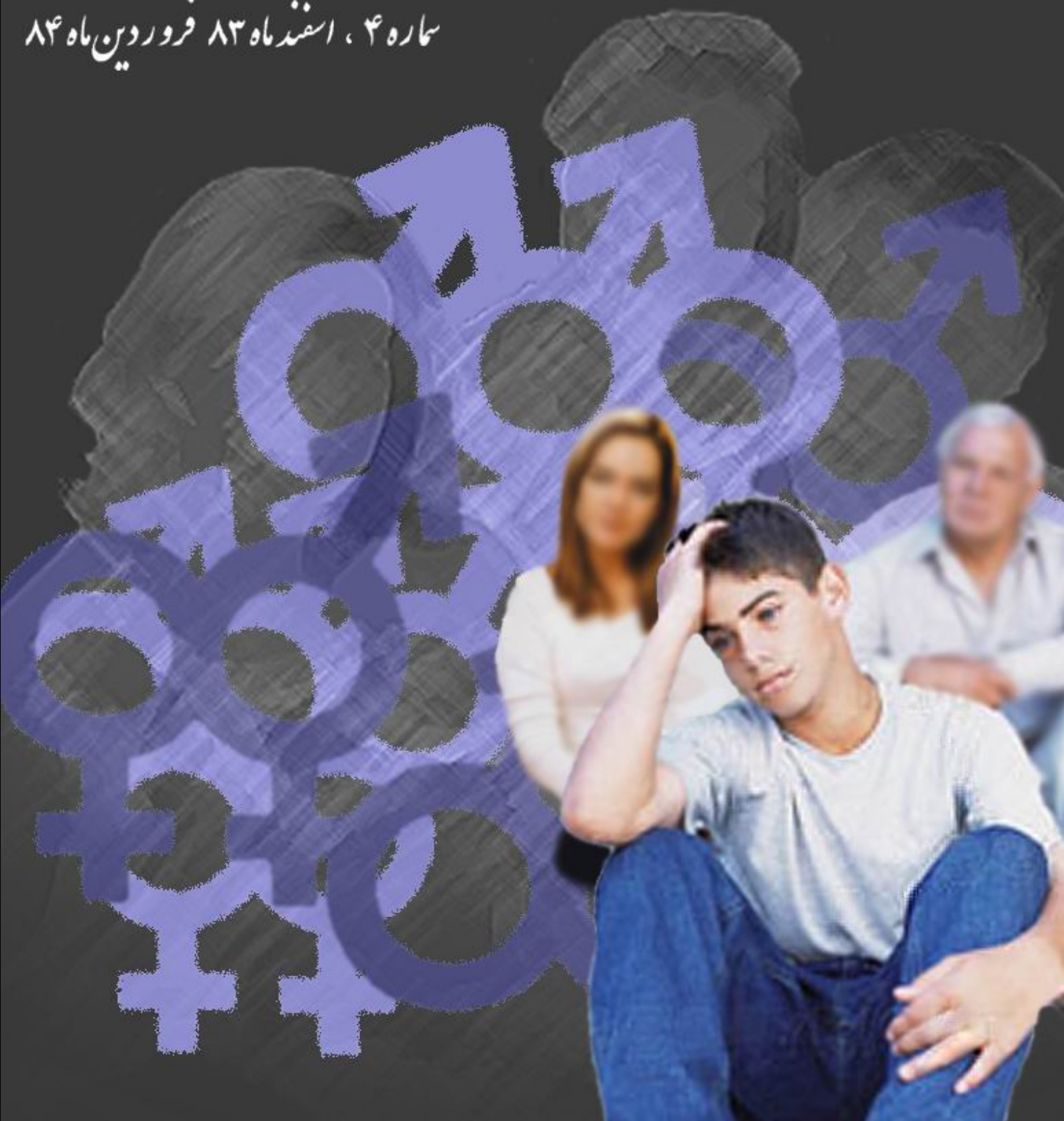


همجنسگرایی و خانواده

ورژن نامه شماره ۱ مجله ماه

شماره ۴، اسفندماه ۸۳ فروردین ماه ۸۴



این جزوه در نوع خود برای اولین بار است که در کشور منتشر می شود و جهت کمک به درک متقابل والدین و فرزند همجنسگرا تهیه شده است.

ما مطالعه این جزوه را به فوآهر/برادران، دوستان، نزدیکان، معلمان و همکلاسیان همجنسگرایان و همه ی کسانی که به شناخت همجنسگرایی علاقمند اند، توصیه می کنیم و از همه خوانندگان تقاضا می کنیم که در چاپ، تکثیر و پخش آن همکاری کنند.

جا دارد همین جا از همه دوستانی که ما را در تهیه این جزوه یاری داده اند، تشکر کنیم.

با احترام

ماها (مجله الکترونیکی همجنسگرایان ایران)

majaleh_maha@yahoo.com

همجنسگرایی و خانواده

۳ مقدمه
۵ واکنش های احتمالی و طبیعی والدین - دوستان
۱۴ پاسخ به پرسش های شما درباره گرایش جنسی و همجنسگرایی، انجمن روانشناسان آمریکا - برگردان: نسیم ..
۱۸ سخنرانی و تجربه های مادر یک همجنسگرا: کاربرد منطق برای مقابله با تعصب - مهین شقاقی
۲۳ درباره اقلیت های جنسی - آرش نراقی

مقدمه

متأسفانه، قضاوت های عجولانه و قبول بی چون و چرای بسیاری از باورهای اجتماعی که نه مبنای علمی دارند و نه متکی بر عقل و علم و منطق هستند، راه و رسم بسیاری از ما ایرانیان است. ما حرف ها و قضاوت هایی را می شنویم و بدون نگاه انتقادی و دقت کافی در صحت و سقم آنها، اینگونه گفته ها را می پذیریم و به مرور زمان آنها را به باور و اعتقاد خود تبدیل کرده به دیگران هم منتقل می کنیم. و چنین است که سنت های غلط بازتولید می شوند و انسان ها را در زیر بار سهمگین خود، خرد و نابود می کنند.

این یک واقعیت است که جوامع غربی از بسیاری جهات - اگر نگوئیم همه جهات - از جامعه ما جلوتر و برای بسیاری از مسائل انسانی - اجتماعی خود با کمک عقل و علم، راه حل های انسان مدارانه و متکی بر عدالت یافته اند و بدین طریق در کاهش رنج و حرمان و محرومیت انسان امروزی قدم های مهمی برداشته و به تلطیف روابط انسان ها و کاهش خشونت خدمت کرده اند. مسائلی همچون حقوق زنان، برابری جنسی، حقوق بشر و رعایت و احترام به حقوق و منافع اقلیت های جنسی - اجتماعی از جمله همجنسگرایان، از این نمونه اند.

با توجه به آنچه گفته شد، متوجه می شویم که ریشه بسیاری از مشکلات ما ناشی از فاصله گیری جامعه ما از عقل و علم و منطق در پرداختن به مسائل مربوط به حوزه های انسانی و پناه آوردن به سنت و قضاوت ها و راه حل های قدیمی است. این خود سطح کوتاه نگرایی فرهنگی جامعه و تنبلی ذهنی و رخوت فکری - فرهنگی ما را می رساند.

چاره کار، همانا روشنگری و آگاه سازی مردم از موقعیتی است که در آن بسر می برند می باشد. این امر بخصوص برای آن دسته از اقلیت ها و نیروهایی که بیشترین صدمات از جانب ناآگاهی و در جا زدن جامعه متوجه آنها می شود، از اهمیت دوچندان برخوردار است. ما همجنسگرایان کشور، یکی از بزرگترین گروه اقلیت های تحت فشار هستیم و به همین سبب منافع ما ایجاب می کند که با جدیت بیشتری به این مهم پردازیم.

همجنسگرایان ایران در طول تاریخ مورد سرکوب و لعن و نفرین واقع شده اند و با سر کار آمدن حکومت اسلامی این سرکوب به اوج خود رسید، طوری که در سال های اول حکومت اسلامی، تعداد بسیار زیادی از همجنسگرایان با روش های وحشتناکی اعدام شدند. سرکوب ما تنها به سرکوب دولتی محدود نمی شود، بلکه فراتر از آن می رود و شامل طعن و لعن و سرکوفت و شتمات و توهین و تحقیر هموطنان و افراد جامعه و خانواده خود ما هم می شود.

از حدود پانزده سال پیش، حرکت هایی توسط همجنسگرایان ایرانی - عمدتاً در خارج از کشور - برای دادخواهی و افشا ستمی که بر ما می رود شروع شد و از برکت اینترنت و وسائل ارتباطی دیگر، با تلاش های تعدادی محدود در داخل

کشور گره خورد. به موازات تلاشی که در سال های گفته شده انجام گرفته، به همان نسبت ذهنیت های منفی در باره همجنسگرایی هم سوهان خورده و ملایمتر شده و این به نوبه خود راه را برای علنی شدن و نقاب از چهره گرفتن تعدادی-هر چند محدود- تا حدودی هموار کرده است. امروزه اینجا و آنجا، تک و توکی از همجنسگرایان تما یل جنسی خود را برای دوستان و افراد خانواده آشکار می سازند، با این همه نه طرح مسئله برای دوستان دور و بر و خانواده کار ساده ای است و نه دوستان و والدین ما می توانند به راحتی آب خوردن همجنسگرایی دوست یا پسر/دختر خود را قبول کنند.

نوشته پیش رو تلاشی برای کمک به این مسئله و با هدف کمک به روند درک متقابل خانواده و فرزند همجنسخواه اوست. به عبارتی؛ این نوشته هم برای کمک به والدین جهت درک و فهم فرزند خود و پذیرش گرایش جنسی او می باشد و هم برای خود همجنسگرایان که واکنش های والدین (و دوستان) خود را بهتر بشناسند و امکان برخورد منطقی تری را برایشان فراهم کند.

واکنش های احتمالی و طبیعی والدین و دوستان

انسان دوست دارد بر زندگی و محیط اطراف خود مسلط باشد. هیچکدام از ماها حاضر نیستیم یکهو در برابر شرایط و موقعیتی قرار بگیریم که نه تنها آرامش فردی، خانوادگی و اجتماعی ما را به هم بزند بلکه نگرانی، دردسر، ناراحتی و حتی عذاب وجدان را هم با خود برایمان به همراه داشته باشد. درست در چنین وضعیتی است که ممکن است یکهو و بدون مقدمه دختر/پسر یا یکی از دوستان شما اعلام کند که «من همجنسگرا هستم» و یا حتی شاید او را در حال نزدیکی جنسی با همجنس خودش ببینید (یا غافلگیر کنید).

با توجه به شرایط اجتماعی، آموزش هایی که جامعه به ما داده، ناآشنائی با پدیده همجنسگرایی و اینکه هر چه درباره آن شنیده ایم همه منفی بوده، حس می کنیم که در موقعیت بسیار ناخوشایند و بدی واقع شده ایم. بلافاصله احساس می کنیم که آن دختر یا پسر یا دوست عزیز که آنهمه آدم خوب و سر به زیر و مهربانی بوده، آدمی که شما به او اعتماد داشته اید، کسی که شما به او اینقدر امید داشته اید، یک مرتبه به یک آدم غریبه تبدیل شده، آدمی که نه زبان او را می فهمید و نه می دانید به او چه بگوئید.

اولین واکنش معمولاً احساس ناباوری و شوکه شدن است، حالت نوعی ترس و یا عصبانیت، نوعی غم و غصه و اضطراب؛ هم برای خود و هم برای فرزند (یا دوست خود). احساس اینکه او را از دست داده اید. پس فوری به دنبال دلایل و توجیهاات می گردید، کسی که تقصیر را به گردن او بیندازید؛ دوستان و همکلاسی های او، معلم او، اینترنت و غیره. آخر چطور ممکن است که این عزیز شما اینطور عوض شده و شما تا آن لحظه هیچ اعمال و حرکات عجیبی دال بر این مسئله از او ندیده اید؟ درد، ناراحتی، بیخوابی، بیقراری و حتی احساس بیچارگی شما را فرا می گیرد.

شوکه حاصله ممکن است ساعت ها، روزها و حتی ماه ها طول بکشد. این ناباوری یک نوع شیوه دفاعی شناخته شده انسان است و کاملاً طبیعی است و به عنوان یکی از مراحل طی بحران های فردی محسوب می شود.

فردی که در چنین حالتی بسر می برد، ممکن است ناباوری خود را با چنین جملاتی بیان کند «این یک مرحله گذرا است.» و یا «بزرگ که شدی فراموش می کنی.» و یا «ممکن نیست چنین چیزی در خانواده ما وجود داشته باشد.» و یا «تو چطور به خودت اجازه می دهی که مرتکب این همه ناحقی در حق خانواده ات بشوی؟» و یا «تو که می خواستی ازدواج کنی - تو که دوست دختر/پسر داشتی.» و یا اینکه «تو چرا نمی ری ازدواج کنی و سر و سامان بگیری که این

چیزها از سرت در بره.» و یا «تو که اینهمه سر به زیر و خجالتی بودی» و امثال اینها. ناگفته نماند که این شیوه برخورد از آن کسانی است که در حد متعارفی در زندگی خود پیرو منطق و به دور از خشونت هستند. مادران و خواهر/ برادران هم بیشتر اینگونه واکنش‌ها را بروز می‌دهند.

همجنسگرا بودن؛ به مرد یا زن، موقعیت اجتماعی یا طبقاتی، جوان یا پیر، رنگ پوست، قیافه، تعلق قومی-نژادی، شهری یا روستایی، کشاورز یا کارمند، دکتر یا دانش آموز، خیاط یا پرستار، نظامی یا نویسنده، خانه دار یا رئیس، روحانی یا کمونیست، بازرگان یا قاچاقچی و ... ربطی ندارد. به همین سبب هر کسی ممکن است به همجنس خودش تمایل جنسی داشته باشد و در هر خانواده ای ممکن است یک یا چند نفر همجنسگرا وجود داشته باشند.

بعضی خانواده‌ها به هیچوجه قدرت تحمل همجنسگرایی فرزند خود را ندارند و بدتر از آن، ابدا تمایلی به طرح موضوع با احدی را ندارند. انکار به جزئی از زندگی خانواده تبدیل می‌شود، هر چند که تغییری در اصل قضیه و وضعیت موجود ایجاد نمی‌کند.

مسلم‌ها هیچکس نمی‌رود خود را از قبل آماده شنیدن چنین خبری کند؛ اما باید دانست که پرهیز از پرخاش و برخوردهای تند و خشک و عصبی و منفی، اثرات مثبتی در روند بعدی خواهد داشت. از آنجا که احساس و تمایل جنسی کسی را نمی‌توان عوض کرد، پس مقاومت در برابر چیزی که توان تغییر آن را نداریم هم سودی نخواهد داشت. بنابراین بهترین کار همانا حفظ خونسردی، تلاش برای دریافت اطلاعات در باره این پدیده، و فهم منطقی مسئله است. عشق به فرزند، عشقی ست قلبی و بدون توقع، و درست در چنین مواقع بحرانی است که باید در عمل بدان پایبند بود. چرا که هدف هر پدر و مادری خوشبختی فرزندشان است و او (فرزند) خود باید در تعریف اینکه خوشبختی برای او یعنی چه، تصمیم بگیرد. نفی این حق فرزند و تحمیل برداشت‌های والدین در مورد زندگی و خوشبختی به او، از یک طرف ناقض عشق بدون قید و شرط والدین به فرزند است، و از طرف دیگر استقلال و حق تعیین سرنوشت فردی او به عنوان یک انسان را پایمال می‌کند. انسانی که احساس او نادیده گرفته شده (لگد کوب گردیده) و افکار دیگران (حتی والدین) بر او تحمیل شده و مجبور به زندگی در چارچوب نرْم‌ها و کدهایی که باورشان ندارد گردیده، نه امکان احساس خوشبختی دارد و نه می‌توان عمل به مسئولیت شهروندی را از او درخواست کرد.

ترس، اضطراب و نگرانی

ترس از مسائل تازه و ناشناخته نوعی از واکنش طبیعی انسان است. ترس از آینده فرزند، تنهایی او، اینکه مردم چه خواهند گفت، نگرانی از اینکه خیلی برنامه‌های پیش‌بینی شده ممکن است عوض شوند، ترس از اینکه فرزند دل‌بند شما ایدز بگیرد (بدون آگاهی صحیح از راه‌های انتقال ایدز)، واهمه از اینکه مبادا دیگران او را مورد آزار و اذیت قرار دهند، شماتت همسایه‌ها و اقوام و ...

شاید بد نیست بدانیم که همجنسگرایان بسیار بیشتر از دیگران با خطر ایدز و راه‌های سرایت آن آشنا هستند، (بخصوص آن دسته از همجنسگرایان که از گرایش جنسی خود شناخت کافی دارند) و در نتیجه این بیماری را جدی می‌گیرند. تجارب دیگر کشورها، آشکارا دال بر این دارند که از جمله راه‌های جلوگیری از شیوع ویروس عامل ایدز آگاهی رسانی شفاف برای عموم و هر چه ساده‌تر کردن دسترسی به کاندوم است. از طرف دیگر تمام سازمان‌های جهانی

مسئول از جمله سازمان ملل متحد مرتباً هشدار می دهند که غیرهمجنسگرایان، به خصوص زنان و دختران، بیشتر در معرض ابتلا به ویروس عامل ایدز می باشند (به دلیل اینکه زنان و دختران کمتر روی جنسیت خود مالکیت دارند و مردسالاری، از جمله در حیطه امور جنسی حق انتخاب زنان را نادیده می گیرد).

همجنسگرایی فرزند شما، به خودی خود نه جرم است و نه مشکلی غیر قابل حل. مشکلی اگر هست همانا ناآگاهی اجتماعی و هموفوبیا است (از ترس، گریز و وحشت از همجنسگرایان و نادیده گرفتن حقوق فردی-اجتماعی آنها گرفته تا انواع بی احترامی ها به آنان)، بنابراین شما با پذیرش و احترام به احساسات همجنسخواهانه فرزند خود، نه تنها قدمی مهم در زدودن ناآگاهی اجتماعی برداشته اید، بلکه استقلال رای و کاربرد عقل و منطق در برخورد با پدیده های جدید را هم تجربه می کنید و این براستی که از ضروریات امروز جامعه ماست.

عکس قضیه، یعنی کاربرد خشونت و طرد فرزند از طرف خانواده به معنای تسلیم در برابر یک بخش زشت و عقب مانده فرهنگ/اجتماعی است. (جلوتر به عواقب چنین کاری خواهیم پرداخت). خانواده همچنین ممکن است نگران سرنوشت فرزند (همجنسگرایی) خود و یا نگران روابطی باشد که او با همجنسان خود برقرار می کند: «آیا او روابط پایدار و محکمی با یک دوست خواهد داشت یا هر روز با یکی راه می رود؟» در حالی که استحکام و پایداری روابط عشقی و عاطفی انسان ها و همچنین احساس خوشبختی اشان ربطی به تمایل و گرایش جنسی فرد ندارد. بسیاری از خانواده ها از حرف های همسایه و اقوام می ترسند. اما به راستی چه چیزی مهمتر است؟ همسایه و آشنا، یا فرزند و دلبنده؟

این چگونه عشقی به فرزند است که در سر بزنگاه ها او (فرزند) را قربانی و فدای ناآگاهی، تعصب و جهل همسایه و اقوام می کنیم؟ اگر همسایه و اقوام سرشان به نشان می ارزند و آدم های فهمیده و با فرهنگی هستند، نه تنها حرفی نمی زنند بلکه به پشتیبانی شما از فرزندان تبریک خواهند گفت و روابط گرم قبلی را ادامه می دهند. اما اگر به خاطر احساسات فرزندان خاله زنک بازی در آورند و یا روابط خود را سرد کنند، همان به که به آنها بگوئید «ما را به خیر تو امید نیست و شرّ مرسان»

همانطور که گفته شد ترس از ناشناخته ها کاملاً طبیعی است. پس برای غلبه بر آن بکوشیم با دوستان و اطرافیان فرزند خود آشنا شویم، آنها را به خانه خود دعوت کنیم یا در بیرون با آنها ملاقات کنیم. آنوقت خواهیم دید که اینها هیچ فرقی با دیگران ندارند و هیچ چیز عجیب و غریبی در آنها نیست. دیدار و گفتگو با دوستان فرزندان بسیاری از اضطراب ها و نگرانی های خانواده را بر طرف می کند. اما اگر چنین تلاشی صورت نگیرد، ممکن است اوضاع بدتر شود و فاصله شما با فرزندان بیشتر شده و حتی کار به نفرت از همدیگر هم بکشد.

هستند خانواده هایی که متأسفانه، گوششان به هیچ حرف منطقی بدهکار نیست و به قول معروف مرغشان فقط یک پا دارد؛ چنین خانواده هایی به هیچوجه قادر به پذیرش تمایل همجنسگرایانه فرزند خود نیستند و بعد از پی بردن به قضیه او را از خود و کانون خانواده طرد می کنند، کاری که در اغلب مواقع به بی خانمانی (یا فرار از خانه)، اعتیاد به مشروبات و مواد مخدر، خودفروشی و یا حتی خودکشی فرزند منجر می شود. بعد دیگر پشیمانی و عذاب وجدان سودی نخواهد داشت. در حالی که مشکل نه تمایل جنسی فرزند شما، بلکه ناآگاهی و تعصبات اجتماعی است و حیف است که با تسلیم شدن در برابر چنین تعصباتی جان و زندگی و آینده فرزندانمان را قربانی کنیم. از خود راندن انسانی به خاطر گرایش جنسی او که خود دخالتی در شکل گیری آن نداشته، عملی است غیر اخلاقی و غیر انسانی، و دیر یا زود از این کار خود پشیمان خواهیم شد.

با توجه به شرایط اجتماعی و فرهنگی ایران، احساس خجالت و آبرو ریزی هم ممکن است خانواده را به واکنش های عصبی و تندی وا دارد، اما عقل سلیم حکم می کند که تلاش کنیم احساسات خود را کنترل کرده و با منطق با موضوع روبرو شویم و بپذیریم که ممکن است قضاوت های ما اشتباه باشد. اجازه دهیم فرزند خود را بهتر بشناسیم، تلاش کنیم به جای پرخاش، عشق و محبت ابراز داریم. تمایل جنسی فرزندان برای خودش همانقدر عادی و معمولی است که تمایل جنسی خود شما. قبول کنیم که هر انسانی مستقل است و باید که استقلال فرد را در همه زمینه ها محترم بشماریم. مهم این است که فرزند خود را همانطور که واقعا هست و نه آنطور که ما می خواهیم، قبول کنیم. ما مالک او نیستیم، پس اجازه دهیم که او بنا بر تمایل، علاقه و طبیعت خودش آنطور که هست زندگی خود را تنظیم کند.

عصبانیت

بعضی از خانواده ها از اینکه دختر و یا پسر همجنسگرا دارند و باعث اینهمه دردسرشان شده، عصبانی می شوند. «تو چرا این را به ما میگوئی؟» یا «تو با این کارت آرامش خانواده را به هم می زنی و باعث دردسر می شوی.» و جملاتی مشابه.

اما چنین خانواده هایی آیا مطمئن هستند که فرزندشان هم همین احساس را دارد؟ آیا او واقعا آرامش داشته؟ مسلماً نه. او در درون خود طوفانی داشته، او با یک دروغ بزرگ هم برای خودش و هم برای شما زندگی می کرده، او از اینهمه دروغ گفتن و نقش بازی کردن خسته شده و تحملش سر رفته. او تا این مدت نه برای خودش بلکه برای دیگران و بر اساس خواسته آنها شبش را روز، و روزش را شب می کرده است. او یکبار بیشتر زندگی نمی کند و این حق اوست که برای خودش و بر اساس میل و طبیعت خود مزه زندگی را بچشد. او حق دارد خوشبختی را برای خود معنی کند و به آن تعریفی که دیگران از خوشبختی بر او تحمیل می کنند، نه بگوید. باور کنید که تصمیم فرزندان به اعلام همجنسگرایی اش و علنی کردن گرایش خود با جرات ترین و شجاعانه ترین تصمیمی است که او در زندگی اش اتخاذ کرده و موضوع را با شما در میان نهاده است. مطمئن باشید که قبل از این، کلی با خودش کلنجار رفته، فکر کرده، بیخوابی کشیده، بگوید یا نگوید؟ واکنش ها را حدس زده و درست زمانی که دیگر صبر و تحملش به پایان رسیده، آمده و با خلوص نیت مسئله را با شما مطرح کرده است. این یکی از بحرانی ترین لحظات زندگی اوست. هستند کسانی که در درگیری های ذهنی گفتن و نگفتن، ادامه رل بازی کردن و زنده ماندن یا خودکشی بسیار دست و پا زده و چه بسا در یک لحظه بحرانی و خطیر به زندگی خود خاتمه می دهند. پس فرزند شما هنگام علنی کردن راز همجنسگرایی خود بیش از هر زمانی به حمایت، پشتیبانی و مهر و محبت شما نیاز دارد. صداقت و راستگویی او قابل قدردانی است، نه شماتت. طرد کردن و یا سرزنش او ضربه روحی شدیدی به او می زند و بحران روحی او را صدچندان خواهد کرد. باور کنید فرزند شما عوض نشده. او همان است که چند لحظه قبل از اعلام خبر بود، فقط دید و برداشت (و توهامات شما در باره او) است که اصلاح شده و حالتی که ممکن است در نتیجه آن به شما دست داده باشد.

مداوا

بعضی از خانواده‌ها بلافاصله بعد از شنیدن خبر همجنسگرا بودن فرزند خود، فوری به فکر دکتر و مداوا و بیمارستان می‌افتند تا او را علاج کنند یا از کسی می‌خواهند که او را نصیحت کند که از این کار دست بردارد. اما همجنسخواهی بیماری نیست که دکتر برای درمانش دارو یا رژیم خاصی از معالجه را تجویز کند. همینطور اختلال روحی-روانی نیست که روانپزشک به روان‌درمانی آن پردازد. صحبت‌های یکی از بزرگان خانواده و فامیل هم هیچ تاثیری در عوض کردن تمایل جنسی او نخواهد داشت. به این دلیل که تمایل جنسی کسی با موعظه و نصیحت عوض شدنی نیست از طرف دیگر فرزند شما این طبیعت جنسی خود را انتخاب نکرده، چرا که هیچ انسانی توان انتخابی تمایل و گرایش جنسی خود را ندارد. (در قسمت همجنسگرایی چیست بیشتر توضیح خواهیم داد).

از اوائل دهه پنجاه شمسی (هفتاد میلادی) پزشکان، روان‌شناسان، روان‌پزشکان و دیگر مسئولان اجتماعی در کشورهای آزاد اروپا، آمریکا و استرالیا، بعد از تحقیقات علمی فراوانی، به این نتیجه رسیدند که همجنسگرایی بیماری نیست بلکه بخشی از طبیعت در صدی از افراد هر اجتماع است و از آن به بعد بیمار بودن همجنسگراها از لیست بیماری‌های کشورهای آزاد حذف گردید و روند به رسمیت شناختن آزادی فردی-اجتماعی-مدنی و شهروندی همجنسگرایان شروع شد. از آن به بعد روند احترام به همجنسگرایان در هر کشوری متناسب با روند شکل‌گیری حقوق بشر و دموکراسی در آن کشور مربوطه اعمال می‌شود.

غم و غصه

غصه خوردن از اینکه فرزند دردانه ما از یک زندگی «طبیعی و نرمال» محروم شده و نمی‌تواند مثل دیگران ازدواج کند و بچه دار شود، غصه از اینکه چرا دختر و یا پسر ما باید اینطوری باشد، غصه از اینکه ممکن است او تک و تنها و رانده شده از اجتماع در تنهایی زندگی کند و امثال اینها. اما این افکار و سئوالات همه امری عادی و طبیعی در سلسله واکنش‌های انسانی است. ضمناً، این یک تصور تاریخی از زندگی همجنسگرایان در گذشته، و جوامع از نظر فرهنگی کمتر رشد یافته است. گسترش آگاهی‌های اجتماعی و مسائل مربوط به حقوق بشر و حوزه فردی انسان‌ها، گسترش دموکراسی و مبارزه خود همجنسگرایان برای حقوق شهروندی خود و زندگی علنی بسیاری از همجنسخواهان ما را با تصویر دیگری روبرو می‌کند. در کشورهایی که دموکراسی، پیشرفت اجتماعی و حقوق شهروندی در آنها تثبیت شده، همجنسگراها دارای فرزند و خانواده هستند (خانواده متشکل از دو همجنس)، کار می‌کنند و در اغلب موارد از نظر اقتصادی وضع نسبتاً مرفه تری دارند. تحقیقات انجام گرفته در غرب دال بر این دارند که اکثریت مطلق همجنسگرایان از زندگی خود راضی هستند. این نشان می‌دهد که هر چه جامعه بازتر شده و درک و شناخت و مردم از مسئله تنوع تمایلات جنسی افراد گسترش یافته، به همان نسبت هم همجنسگرایان راحت‌تر زندگی می‌کنند. می‌توان گفت که اختناق فرهنگی-اجتماعی و محدودیت در گردش اطلاعات است که به تصورات غلط در مورد همجنسگرایی در اذهان مردم دامن زده و در نتیجه فهم و درک آن را هم مشکل می‌کند.

غم و غصه خوردن و دلسوزی خانواده می تواند برای فرزندشان باشد و یا برای خود (خانواده) که دچار «چنین مصیبتی» شده است و در ادای جملاتی مانند «من میخوام پدر/مادر بزرگ شوم.» یا «تو مرا از نوه داشتن محروم کردی.» و امثال اینها بروز بیرونی بیابد.

جالب است بدانیم که همجنسگرایان در هر جامعه ای با یک سری مسائل و توجیهاات مشابهی مواجه می شوند، برای نمونه همین موضوع بچه دار شدن. همجنسگرایان جوامع غربی هم زمانی با همین مسائلی درگیر بودند که امروز همجنسگرایان کشور ما با آنها درگیرند. همراه با پیشرفت اجتماعی و گسترش آگاهی مردم، همجنسگرایان جوامع غربی موفق به حل این مسئله شدند و مدتهاست که با استفاده از لقاح مصنوعی صاحب فرزند می شوند یا اینکه یک زن و مرد همجنسگرا طبق یک قرارداد متقابل، با هم دارای فرزند شده و در نگهداری و تربیت کودک مشترکا سهیم می شوند. گسترش مفهوم خانواده در دمکراسی های غربی چنین کاری را ممکن کرده و ما امیدواریم که در کشور خودمان هم چنین شود. (گسترش مفهوم خانواده، در خدمت مبارزات آزادی زنان و همچنین حقوق زنان سرپرست خانواده و خانواده های تک سرپرست هم هست)

ممکن است گفته شود که این چیزها برای جامعه ایران زود است. اما ما می توانیم از خود و از حداقل ها شروع کنیم و حداقل ترین و کم هزینه ترین کار، همانا احترام به همجنسگرایان و پذیرش تمایل جنسی فرزند خودمان است. نباید از یاد برد که نداشتن فرزند مختص همجنسگرایان نیست و بسیاری از خانوادهها هم توان تولید مثل ندارند. از آن مهمتر، عاقلانه تر، متمدن تر و انسانی تر این است که به همجنسگرایان فرصت داده شود که با خود، خانواده خود و همینطور اجتماع خود صادق باشند و خود را آنطور که هستند معرفی کنند، نه اینکه با تحمیل فشار به آنها مجبورشان کنیم بر خلاف میل و خواسته خود و صرفا برای ارضای ناآگاهی های اجتماعی نقاب بر چهره زنند. با نقاب زندگی کردن فرزند ما را از شناخت واقعی او محروم می کند. از طرف دیگر ممکن است او را بالااجبار به ازدواج با غیر همجنس سوق دهد و او مجبور شود عمری را در کنار کسی بگذراند که طبیعتش هیچ تمایلی نسبت به همسرش در او بر نمی انگیزاند. چنین همسری هم در کنار این فرد همجنسگرا، از چشیدن طعم زندگی و خوشبختی و لذت جنسی محروم خواهد بود، به همین دلیل حق انتخاب و اختیار دادن به همجنسگرایان که بر اساس تمایلات و طبیعت خود زندگی کنند، در خدمت منافع دیگر افراد جامعه نیز خواهد بود.

هستند خانواده هایی که شیوه برخورد دیگری دارند. مثلاً رو به فرزند خود می گویند: «تو همجنسگرا هستی؟ خب باش، ولی ما نمی خواهیم دوستان تو را ببینیم.» این مسئله فوق العاده مهمی است؛ اگر شما برای دیدار عروس و یا داماد خود آن همه شوق و ذوق به خرج می دهید، چرا از ملاقات با شریک زندگی فرزند همجنسگرای خود سرباز می زنید؟ این سرشکستگی ممکن است گران تمام شود و فرزندتان را به قطع رابطه با شما ترغیب کند. هر انسانی با هر تمایلی که دارد مایل است که یار و شریک زندگی داشته باشد تا عشق و مهر و محبت و راز و نیاز خود را با او مبادله کند، پس صحیح نیست که یار زندگی فرزندمان را تحریم کنیم و احساسات و عواطف هر دوی آنها را جریحه دار سازیم. بالعکس، پذیرش همراه و همراز فرزندتان، هم اعتماد به نفس او را تقویت می کند و هم به عمیق تر شدن رابطه اش با خانواده و فامیل کمک می رساند، به خصوص که هر انسانی نیاز به این دارد که خانواده، دوستان، اطرافیان و کلا اجتماعی که در آن زندگی می کند، او و زندگی او را به نوعی تایید کنند؛ امری که به زندگی ما نوعی واقعیت می بخشد.

همجنسگرایانی که چنین روابط سالم و همه جانبه ای با خانواده های خود دارند، در عمل به وفادارترین فرزندان والدین خود تبدیل می شوند.

تقصیر را به گردن دیگران انداختن

مقصر شمردن خود و دیگران نسبت به همجنسگرا شدن فرزند، نوع دیگری از واکنش های معمول و متداول والدین است: «تقصیر دوستان است. ما گفتیم که با اینها نگرد.» و یا «آقا/خانم رفته غربی شده» و یا «با یک مرد مسن تر از خودش رابطه گرفته» و یا «این نتیجه ی تجربه بد از رابطه با جنس مخالف است.» و یا «تقصیر ماست که اینقدر بهت آزادی دادیم.» یا «تقصیر خود ماست که مواظبش نبودیم» یا «آیا من در خانه خیلی تحکم می کردم؟» یا «آیا من پدر قاطعی نبودم؟» و امثال اینها.

تا زمانی که ما همجنسگرایی و تمایل به همجنس را یک امر زشت و یا گناه و کثیف و بد بدانیم، نیاز به مقصر شمردن خود و دیگران همچنان پابرجا خواهد بود. اما اگر نگاه ما به مسئله عوض شود، موضوع خود بخود حل خواهد شد. علاوه بر آن، نه فرزند «کاملی» در دنیا وجود داشته و نه خانواده «کامل و ایده آلی». همه چیز نسبی است و کسی هم مقصر نیست. ما همه انسانیم؛ با همه اشکالاتی که شامل حال همه می شود. مهمتر از آن این است که هیچکس، حتی پدر و مادر مسئول تمایل جنسی فرزند خود نیستند، همانطور که مسئول گرایش جنسی خودشان هم نمی باشد. پس نه مادر گناهکار است، نه پدر، و نه دوستان، معلم یا هر کس دیگری. خود فرزندان هم مقصر نیست. مشکل همانا ذهنیت اجتماعی است که ما را به این همه خودخوری وا می دارد. و راه حل هم تسلیم تفکرات کهنه و عقب مانده نشدن است و بس.

والدین با پذیرش تمایل جنسی فرزند خود و حمایت از او هم به استحکام روابط خانوادگی خود کمک می کنند و هم به بهتر شدن فضای عمومی جامعه در این رابطه مساعدت می نمایند.

پشت کردن به فرهنگ و ارزشهای اجتماعی

بعضی از خانواده ها ممکن است اینطور استدلال کنند که همه اینها که گفته شد، درست و خوب، اما آخر همجنسگرایی با ارزش ها و اخلاق دینی-اجتماعی کشور ما نمی خورد. این یک پدیده غربی است و ما نمی توانیم آن را بپذیریم.

در جواب سئوالاتی اینچنینی باید گفت که هر اجتماعی در حال تغییر و تحول است. انسان ها هم عوض می شوند و به همراه خود جامعه را متحول می کنند. معنای این حرف این نیست که ما باید همه ارزش های اجتماعی خود را عوض کنیم، اما هر کشور و جامعه ای نیازمند بازنگری ارزش ها و آرمان های خود می باشد و گرنه نسبت به جوامع دیگر دچار ایست و عقب ماندگی خواهد شد. ارزش گذاری و نگاه ما ایرانیان به پدیده همجنسخواهی هم شامل همین نیاز به بازنگری است. آنهایی که با پاسخهای ساده مبنی بر غربی بودن این پدیده اصرار می ورزند، یا سفسطه می کنند و تنها در پی اقناع ذهن های ساده هستند، و یا واقعا تاریخ نمی دانند. اینها در پی تلطیف روابط انسان ها و گسترش احترام به حقوق فردی نیستند، بلکه به ادامه سرکوب و خشونت و بی منطقی و نا آگاهی ها کمک می کنند.

همجنسگرایی و همجنس خواهی در طول تاریخ بوده و خواهد بود و فشار و کشت و کشتار این انسان ها در طول تاریخ عملا اثری نداشته است. از این که بگذریم، علم امروزی ثابت کرده که این تمایل انحراف یا بیماری نیست، در همه

جوامع انسانی هست و به عنوان جزئی از حقوق بشر باید آن را به رسمیت شناخت. نکته دیگر اینکه جنسیت و سکس، غربی و شرقی ندارد، بلکه یک نیاز مهم انسانی است، حال گیریم که عده ای از انسان ها احساس دیگری دارند. پس چه بهتر که ما، اجتماع و خود و اعتقادات خویش را به سمت حمایت هر چه بیشتر از فرزندان و شهروندان جامعه سوق دهیم، نه اینکه بخشی از انسان های جامعه خود را به غلط قربانی ارزش های به ارث رسیده غیر علمی و آغشته به تعصب کنیم. هر آنگاه بیاد آوریم که در کشورهای غربی هم وضع همین بوده و تنها در ۳۰-۴۰ سال اخیر است که در نتیجه رشد دمکراسی، شرایط زندگی همجنسگرایان آن جوامع هم بهبود یافته، آنوقت هم درک تعصبات امروزی و دوری گرفتن از آنها راحت تر می شود، و هم کنار آمدن با پدیده همجنسگرایی فرزندان خود.

حالا چه کنیم؟

این سؤالی است که دیر یا زود، والدین همجنسگرایان از خود می پرسند. شرایط و وضعیت هر خانواده ای متفاوت است و به همین دلیل نمی توان برای همه نسخه واحدی تجویز کرد، با این همه با توجه به تجارب، رعایت نکات زیر ممکن است کمک خوبی برای حل مسئله باشند:

صحبت با فرزند در فضائی آرام و بدور از خشونت و عصبانیت

به او فرصت دهید مسئله را بیشتر توضیح دهد یا اگر نوشته و مطالبی در اینباره دارد به شما بدهد که بخوانید. گفتگو با فرزندان و دوستان او باعث می شود که دایره دید شما نسبت به مسئله گسترش پیدا کند و علاوه بر آن فرصتی به شما می دهد تا ترس، اضطراب، نگرانی و غم و غصه خود را با کسی که به شما نزدیک است و درکتان می کند، قسمت کرده و احساس سبکی بکنید. صحبت با فرزند همینطور به تقویت اعتماد به نفس والدین کمک کرده و آنها را به حمایت از فرزند خود تشویق می کند؛ امری که به نوبه ی خود اعتماد به نفس فرزند را هم بیشتر و به عمیق تر شدن رابطه طرفین منجر می گردد. همه اینها هفت خوان مسیر پذیرش همجنسگرایی فرزند توسط والدین است و مطمئن باشید که بسیاری از خانواده های دیگر هم همین مسیر را طی کرده یا خواهند کرد و شما تنها نیستید.

از تصمیمات عجولانه بپرهیزید.

حتی می توان گفت: «فعلا حرفی ندارم و احتیاج به این دارم که روی مسئله فکر کنم اما اگر مطلبی یا کتابی در اینباره داری بده تا نگاهی بیندازم.» اگر امکانش هست با تنی چند از دوستان هم احساس فرزندان صحبت کنید یا با گردانندگان سایت های همجنسگرایان ایرانی تماس بگیرید. اگر والدینی می شناسید (یا فرزندان امکان معرفی دارد) که همین وضعیت شما را دارند، با آنها صحبت کنید.

در صورت دسترسی به اینترنت می توانید با سازمان پی اف ال آ جی (PFLAG: سازمانی متشکل از والدین و دوستان و حامیان همجنسگراها) که مقر آن در آمریکا است، تماس بگیرید. این سازمان در تمام کشورها فعالیت می کند و گویا چند زن ایرانی هم با آن همکاری دارند.

سایت والدین، دوستان و حامیان همجنسگرایان:

<http://www.pflag.org>

این هم سایتی با امکانات خوب برای والدین و دوستان همجنسگرایان:

<http://www.bidstrup.com/parents.htm>

هر ابتکار دیگری که خود بهتر میدانید

اگر مسئله را برای خود حل کردید آنوقت برای ایجاد گروه والدین همجنسگرایان (به عنوان یک نهاد مدنی) تلاش کنید یا سایتی اطلاعاتی در اینباره ایجاد کنید که به خانواده های دیگر کمک کرده باشید و تجارب خود را به آنها منتقل کنید.

پاسخ به پرسش های شما درباره گرایش جنسی و همجنسگرایی

برگرفته از Psychology and you (انجمن روانشناسان آمریکا)

برگردان: نسیم

گرایش جنسی چیست؟

«گرایش جنسی» یکی از چهار جزء جنسیت به حساب می آید و با پایداری احساسی، رماتیکی، کشش جنسی یا جاذبه عاطفی به اشخاصی از جنس معینی مشخص می شود. (Gender)

سه جزء دیگر جنسیت عبارتند از «نری / مادگی بیولوژیکی»، «هویت جنسی» (احساس روانی زن یا مرد بودن) و «نقش جنسی اجتماعی-معاشرتی» (بسته به توقعات، سنت و نرم فرهنگی از رفتار و کردار زنانه / مردانه).

سه نوع گرایش جنسی بطور عام برسمیت شناخته شده اند:

• همجنسگرایی (کشش به جنس موافق)

• دگرجنسگرایی (کشش به جنس مخالف)

• دو جنسگرایی (کشش به هر دو جنس مخالف و موافق)

گرایش جنسی، از رفتار و عملکرد جنسی متفاوت می باشد؛ چراکه جهت گیری جنسی به احساس، تلقی و برداشت فرد مربوط می شود. اشخاص ممکن است گرایش جنسی خود را در رفتار جنسی خود بروز بدهند یا ندهند.

چه عواملی باعث می شوند که فرد گرایش جنسی معینی داشته باشد؟

اینکه گرایش جنسی فرد چگونه شکل می گیرد، هنوز بر دانشمندان روشن نشده است. تئوری های متفاوتی منشاء های مختلفی را پیشنهاد می کنند؛ از جمله عامل ژنتیکی یا عامل هورمون های داخلی و همینطور تجربه دوران

کودکی. به هر حال، بسیاری از دانشمندان در این مورد توافق دارند که گرایش جنسی در اغلب افراد در سنین اولیه کودکی از طریق تاثیر متقابل و پیچیده عوامل بیولوژیکی، روانی و اجتماعی شکل می گیرد.

آیا جهت گیری جنسی انتخابی است؟

نه، گرایش جنسی در اکثر انسان ها در سنین اولیه بلوغ و بدون هیچگونه تجربه جنسی قبلی ظاهر می شود. بسیاری از افراد گزارش داده اند که سالیان طولانی برای تغییر جهت گیری جنسی خود از همجنسگرایی به دگرجنسگرایی تلاش کرده اند، بدون آنکه در این کار خود موفقیتی حاصل کنند. بنا به همین دلیل، روانشناسان بر این باورند که جهت گیری جنسی در اغلب انسانها یک انتخاب آگاهانه نیست که با اختیار هم بشود آن را عوض کرد.

آیا همجنسگرایی یک بیماری روانی یا مشکل احساسی-عاطفی است؟

نه. روانشناسان، روانپزشکان و دیگر متخصصان بهداشت روانی بر این امر توافق دارند که همجنسگرایی نه بیماری است، نه اختلال روانی و نه مشکل احساسی-عاطفی است.

بسیاری از تحقیقات بی طرفانه و بی غرضانه در طول ۳۵ سال گذشته به ما نشان می دهند که گرایش جنسی همجنسگرایانه به خودی خود ربطی به مشکل احساسی، عاطفی و یا اجتماعی ندارد. دلیل اینکه در گذشته همجنسگرایی یک بیماری روانی تلقی می شد، به این علت بود که متخصصان بهداشت روانی و همینطور جامعه، دانش و اطلاعات خود را بر پایه داده ها و اطلاعات کسب شده از زنان و مردان همجنسگرا در دوره معالجه روان درمانی، تنظیم می کردند. زمانی که دانشمندان، میدان تحقیقات و جمع آوری اطلاعات خود را به خارج از محیط های درمانی منتقل و به مطالعه همجنسگرایان درون جامعه پرداختند، متوجه شدند که ایده «بیمار روانی بودن همجنسگرایان» حقیقت ندارد.

آیا زنان لزبین و مردان همجنسگرا می توانند والدین خوبی باشند؟

بله. مطالعات تطبیقی صورت گرفته از کودکانی که والدین همجنسگرا دارند با کودکانی از خانواده های دگرجنسگرا نشان می دهند که بین رشد طبیعی این کودکان از نظر استعداد، وفق روانی-اجتماعی، محبوبیت در بین دوستان، دوستیابی در جامعه، نقش جنسی در جامعه، هویت جنسی و جهت گیری جنسی هیچ اختلافی با کودکان دیگر مشاهده نمی شود.

یکی از برداشتهای مرسوم در باره همجنسگرایی، این برداشت نادرست است که گویا مردان همجنسگرا بیشتر از مردان دگرجنسگرا به اغواء کودکان می پردازند. هیچگونه شواهد و مدارکی دال بر اثبات این مسئله وجود ندارند.

چرا بعضی از زنان لزبین و مردان گی، گرایش جنسی خود را به دیگران اعلام می کنند؟

به این دلیل که تقسیم این بخش از وجود خودشان با دیگران برای سلامت روانی آنها اهمیت دارد؛ در واقع این امر ثابت شده که پروسه رشد هویت در زنان لزبین و مردان گی که به آن «آفتابی شدن»^۱ (Coming out) گفته می شود، عمیقاً به تطبیق روانی آنها با محیط بستگی دارد. هر چه هویت مرد و یا زن همجنسگرا مثبت تر باشد، سلامت روانی و اعتماد به نفس او هم بیشتر است.

چرا پروسه آفتابی (علنی) شدن برای بعضی از همجنسگراها سخت است؟

به دلیل برداشت ها و پیش فرض های غلط، پروسه آفتابی شدن و علنی کردن خود می تواند به سد و چالش بسیار بزرگی برای یک همجنسگرا مبدل شود که ممکن است با درد و رنج عاطفی-احساسی همراه باشد. افراد همجنسگرا وقتی متوجه می شوند که به جنس موافق خود گرایش دارند، اغلب خود را «متفاوت» و «تنها» حس می کنند، همچنین آنها ممکن است از رانده شدن از محیط خانواده، دوستان، همکاران و یا مؤسسات مذهبی که به آن وابسته اند، در صورت علنی کردن خود واهمه داشته باشند. علاوه بر آن همجنسگرایان اغلب مورد تبعیض و خشونت واقع می شوند. همین عوامل خشونت و تبعیض مانع رشد همجنسگرایان می شود.

در یک نظر سنجی ملی در سال ۱۹۹۸ پنج درصد مردان همجنسگرا و ده درصد زنان لزبین گزارش داده اند که در رابطه با گرایش جنسی خود مورد خشونت فیزیکی واقع شده اند. چهل و پنج درصد آنها از یک یا چند نوع تبعیض در خلال سال های زندگی خود گزارش دادند. تحقیقات و نظرسنجی های دیگر، بطور مشابهی از حد بالای تبعیض و خشونت بر علیه همجنسگرایان گزارش داده اند.

چه باید کرد تا به همجنسگراها در غلبه بر پیشداوریها مساعدت شود؟

افرادی که بیشترین برخورد مثبت با همجنسگرایان را دارند کسانی هستند که یک یا چند نفر همجنسگرا را می شناسند، بنا به همین سبب، روانشناسان بر این باورند که برخورد و رفتارهای منفی در رابطه با همجنسگرایان به عنوان یک گروه اجتماعی، قضاوت ها و پیش داوری هایی هستند که فاقد زمینه تجربی و برخورد عملی و نزدیک با همجنسگرایان می باشد.

موضوع محافظت در مقابل خشونت و تبعیض هم بسیار مهم می باشد.

در بعضی از ایالت ها (ی آمریکا- م.) خشونت بر علیه شخص بدلیل جهت گیری جنسی او را در زمره تنفر جنائی (Hate Crime) قلمداد می شود و هشت ایالت آمریکا قوانینی بر علیه تبعیض ناشی از گرایش و جهت گیری جنسی، دارند.

آیا درمان و معالجه می تواند گرایش جنسی را عوض کند؟

نه. هرچند که گرایش همجنسگرایانه بیماری و اختلال روانی نیست و هیچ دلیل علمی ای تلاش جهت عوض کردن همجنسگرایی به دگرجنسگرایی را توجیه نمی کند، اما بعضی افراد ممکن است در پی تغییر جهت گیری جنسی خود و یا دیگری (برای مثال والدین در پی درمان فرزند خود) باشند. بعضی ها گزارش می دهند که توانسته اند جهت گیری جنسی ارباب رجوع خود را از همجنسگرایی به دگرجنسگرایی تغییر دهند. دقت کافی در این گزارشات چند مسئله را (Client) بر ملا می کند: بسیاری از این ادعاها قبل از آنکه از طرف دانشمندان و محققان بهداشت روانی مطرح شده باشند، از سوی یک سری سازمان ها با ایدئولوژی و دیدگاه معینی نسبت به گرایش جنسی مطرح شده اند، همچنین خود پروسه درمان و نتایج آنها آنطور که باید و شاید ثبت و ضبط نشده اند و مدت زمان تحت نظر داشتن ارباب رجوع (و پیگیری نتایج درمان - م.) بسیار کوتاه بوده است.

در سال ۱۹۹۰ انجمن روانشناسان آمریکا اعلام کرد که مدارک و شواهد علمی نشان نمی دهند که درمان (تغییر جهت گیری جنسی - م.) اثری دارد و تلاش برای درمان می تواند بیشتر مضر باشد تا سودآور. مسئله این است که عوض کردن و تغییر (جهت گیری جنسی - م.)، عوض کردن عاطفه، احساس رمانتیک جنسی و باز ساخت تلقی فرد از خود و هویت اجتماعی اوست. با اینهمه در حالی که بعضی از ارائه کنندگان خدمات بهداشت روانی برای تغییر جهت گیری جنسی تلاش می کنند، دیگران اخلاقی بودن این تلاش برای تغییر گرایشی که اختلال نیست و در عین حال برای هویت شخصی بسیار مهم است، را مورد پرسش قرار می دهند. زنان و مردان همجنسگرایی که به معالجه رو می آورند، خواستار تغییر جهت گیری جنسی خود نیستند. همجنسگرایان ممکن است به همان دلایلی دنبال مشاوره روانی باشند که هر کس دیگری. تازه ممکن است آنها به دنبال کمک روانی برای علنی شدن و یا برخورد با پیشداوری ها، تبعیض و خشونت باشند.

چرا کسب دانش و اطلاعات بهتر در باره همجنسگرایی برای جامعه ضرورت

دارد؟

آموزش همگانی درباره ی جهت گیری جنسی و همجنسگرایی به احتمال زیاد به نفعی پیش فرض های همجنسگراستیزانه می انجامد. اطلاعات صحیح و دقیق درباره همجنسگرایی، به خصوص برای جوانانی که با هویت جنسی خود درگیرند، اهمیت دوچندان دارد. ترس و واهمه از اینکه دسترسی به چنین اطلاعاتی بر جهت گیری جنسی شخص تاثیر خواهند گذاشت، اعتباری ندارد.

۱. Coming out به معنی بیرون آمدن است و در مورد همجنسگرایان در رابطه با علنی شدن همجنسگرایی آنها بکار می رود. کلمه مناسب فارسی با مفهوم معادل انگلیسی سراغ نداریم و فکر می کنیم آفتابی شدن مناسبترین است.

سخنرانی و تجربه های مادر یک همجنسگرا: کابرد منطق برای مقابله با تعصب

مهین شقاقی

(این سخنرانی در سال ۱۹۹۸، در کنفرانس سالانه «بنیاد پژوهش های زنان ایران» در آمریکا ایراد شده است.)

سلام به همه شنوندگان حاضر در این جلسه.

پیش از اینکه به اصل مطلب بپردازم، وظیفه خود می دانم که از سازمان بنیاد پژوهش های زنان ایران و همچنین از برگزارکنندگان کنفرانس «زن و مدرنیته» تشکر کنم که به من این فرصت را داده اند که مطالبی را که تصور می کنم تاکنون در چنین مجامعی مطرح نشده و یا شاید بندرت مطرح شده، در میان بگذارم و هم جهت با هدف های بنیاد پژوهش های زنان ایران، من نیز به عنوان یک زن و به عنوان یک مادر، فعالیت ها و مسائل مادری ام را که ابعادی اجتماعی و فرهنگی دارند، بیان کنم.

به عنوان یک زن در تمام دوران زندگی ام فعالیت های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی - که در واقع از یکدیگر تفکیک شدنی نیستند - داشته ام و تلاشم این نیز بوده و هست که نشان بدهم که زن بودن از احساس مسئولیت نسبت به خانواده و جامعه نمی کاهد.

از جمله فعالیت های سال های اخیر من، تلاش برای شناخت هر چه بهتر و بیشتر مسئله همجنسگرایی بوده است که هنوز بسیاری از ایرانیان از شناخت منطقی و پذیرش آن سرباز زده اند و به جای آگاهی دقیق از این مسئله به انکار یا طرد آن پرداخته اند. امروز که در حضور شما هستم، خوشحالم از اینکه با وجود همه مشکلات سر راه، در شرایطی زندگی کرده ام و می کنم که توانسته ام با استفاده از امکانات گوناگون علمی و فرهنگی به نتایج سودمندی دست یابم و در واقع همانگونه که از عنوان انگلیسی سخنرانی ام «A Mother's Odessey» (سفر یک مادر) می توان درک کرد، هفت خوان رستمی را پشت سر گذاشته ام.

مواجهه و مقابله من با مسائل و مشکلات، بویژه مسئله همجنسگرایی پسر، سبب شده اند گاه به رو در روئی با سنت های اجتماعی که کاربرد مؤثر و مثبتی در پیشرفت انسانی جامعه ندارند برخیزم. به عنوان یک زن با هویتی مستقل

در عرصه زندگی خواسته ام عناصر پویای فکری سیاسی را فرا گرفته و بکار ببرم و ناچار نباشم از قوانین و احکام ایستا که کاربردی جزء درجا زدن ندارند اطاعت کنم.

باری، من اگر به بررسی اجمالی مسئله همجنسگرایی و نیز مشکلاتی که شخص همجنسگرا و خانواده اش با آن مواجه می شوند می پردازم، هدفم توجیه، موعظه و یا تبلیغ به نفع همجنسگرایی و یا پذیرش و کنار آمدن آسان با این پدیده نیست، بلکه سهیم کردن شما در سفری بسیار دشوار و توانفرسا بر اساس تجربیات خودم می باشد. در این سفر می خواهم نشان بدهم که چگونه می توان بسیاری از این مشکلات را از سر راه برداشت، به این امید که به شناخت و آگاهی کسانی که دردها و مشکلات دیروزین مرا دارند، هر چند اندک یاری کرده باشم و در عین حال به آنان که با پیشداوری و رفتار و گفتار تعصب آلود و خردستیز راه را بر آگاهی و معضلات و مسائل انسانی می بندند بگویم به رفتار و کردارشان بیشتر بیندیشند و تعمق کنند.

باری صحبت از سفری بود، بیائید آن را با هم مرور کنیم:

بیست سال پیش به همجنسگرا بودن پسر پی بردم. نخستین عکس العمل من انکار این واقعیت بود؛ می خواستم به خودم بقبولانم که من اشتباه می کنم و ممکن نیست چنین مشکلی در خانواده ما اتفاق بیفتد. مرحله پس از انکار، مرحله سرزنش کردن و محکوم کردن خودم بود. خودم را سرزنش می کردم که چرا وظیفه مادری ام را به درستی انجام نداده ام که فرزندم اندیشه و رفتاری را پذیرفته است که در خانواده و جامعه گاهی نابخشودنی است.

مرحله بعد سکوت و پنهان کاری بود. نمی خواستم این مسئله در خانواده ام مطرح بشود و به ویژه خواهر و برادر او که جوان تر بودند، به این قضیه پی ببرند. هرچه این راز سر به مهرتر می ماند، خطر تحقیر و طرد او از سوی خانواده و جامعه (بیشتر) می شد. وانگهی با برملا شدن این مسئله به موقعیت خانوادگی، اجتماعی و شغل پدرش و من نیز لطمه وارد می شد. به دخترم نیز فکر می کردم که اگر این راز آشکار شود، لطمه ای جدی به زندگی آتی و زناشوئی او خواهد خورد.

همانطور که اشاره کردم، نخستین مرحله، مرحله انکار بود. بعد سرزنش خودم. سومین مرحله سکوت. چهارمین مرحله، وحشت از مطلع شدن اطرافیان و عکس العمل های آنها. پنجمین مرحله، احساس خجالت از دیگران. ششمین مرحله، تاسف و اندوه از برآورده نشدن آرزوهایم در مورد فرزندم. مرحله هفتم دلسوزی برای خودم و فرزندم به علت رنجی که از تحقیر شدن و آزارهای دیگران می کشیدیم. مرحله هشتم، مرحله پذیرش این واقعیت بود، نه از روی رضایت که از روی ناچاری، و جالب اینکه پس از آشنائی و همکاری و همیاری من با سازمان والدین، خانواده و دوستان همجنسگرایان (P.F.L.A.G = Parents Families and Friends of Lesbian and Gay) و تماس با خانواده هائی که فرزندان همجنسگرا دارند، دریافتم که همگی آنها همچون من این مراحل را پشت سر گذاشته اند. بد نیست بگویم که این سازمان در اغلب شهرهای آمریکا فعال است و به راستی کمک بزرگی به خانواده و خود همجنسگرایان کرده است.

این سازمان در لحظات تاریک زندگی من، چراغ هائی را فرا روی من قرار داد که ببینم و حس کنم که درد و مشکل من، درد و مشکل بسیاری از انسانهاست. یکاش چنین امکاناتی بیشتر و گسترده تر می بود. در آن صورت من به تنهائی شاهد خودکشی دو جوان همجنسگرا نمی بودم. دو جوانی که سرشار از شور زندگی بودند، اما فشارهای خانوادگی و اجتماعی، آنها را به سوی خودکشی سوق داد.

سرانجام ۱۵ سال قبل فرزندم تصمیم گرفت نقاب مخفی بودن را از چهره اش بردارد و همجنسگرا بودن خود را علنی کند. با این عمل او، زندگی خودش و من دچار تغییری جدی شد؛ عکس العملهای ناخوشایند و کینه توزانه اطرافیان نخستین واکنش بود. معاشرت ها از طرف بسیاری از دوستان و اقوام به تدریج قطع شد. در جمع ایرانیان مورد اهانت قرار می گرفتم و بارها نیز از طرف ایرانیان تهدید شدیم که اگر شهر مسکونیمان را ترک نکنم خانه ما را آتش خواهند زد؛ همان خانه ای که روزگاری برای تجمع و گردهمایی های فرهنگی و جشن های سنتی از آن استفاده می شد. گرچه پیش از این نیز شاهد آزار همجنسگرایان بودم اما تا به این حد عمق فاجعه و تعصب را درک نکرده بودم. کابوس مشابه لینیچ و در آتش سوزاندن و سنگسار بر همه زندگی ام آوار شده بود. به راستی شگفت آور بود و به گمان من یک بُعد نگر فرهنگی ما. چرا که بسیاری از دوستان و اقوامی که تا پیش از آن با ما مرادده نزدیک خانوادگی، فرهنگی و سیاسی داشتند، به مجرد اینکه متوجه همجنسگرایی پسر من شدند، نه فقط ما را تحقیر و طرد که تهدید نیز کردند و می کنند. به هر گونه، در چنین موقعیتی می بایست تصمیم نهایی برای زندگی ام می گرفتم؛ یا اعلام عدم استقلال در زندگی؛ یعنی جدایی از پسر، اطاعت کورکورانه از افراد متعصبی که هیچ حقی برای تعیین تکلیف برای زندگی دیگران ندارند و می خواهند سلب آزادی از دیگران بکنند، و یا جسارت و ایستادگی برای احقاق حق آزادی خودم و فرزندم که اولین حق هر انسانی است.

در این مرحله سخت همیشه این قسمت از شعر «مرداب» فروغ فرخ زاد، فروغ راهم بود:

گر به مردابی ز جریان ماند آب از سکون خویش نقصان یابد آب
جانش اقلیم تباهی ها شود ژرفنایش گور ماهی ها شود

و سرانجام راه دوم را انتخاب کردم و به گفته رومن رولان: «زندگی برای کسی که به حقارت روح تن در نمی دهد یک نبرد دائمی با نامالایمات است»

آری، راه دوم را انتخاب کردم. اما نه انتخابی صرفا احساسی و عاطفی، چرا که دیگر به آگاهی و شناخت دقیق تری از همجنسگرایی و همچنین درک تعصبات کور دیگران درباره این پدیده نیز رسیده بودم. تعصبات کوری که نه فقط متوجه همجنسگرایان که متوجه زنان جامعه امان هم می شود. به عنوان مثال برای تحقیر همجنسگرایان مرد، رفتار و گفتار آنان را با رفتار و گفتار زنان مقایسه می کردند و می کنند و به آنها می گفتند و می گویند: «اوا خواهر». ملاحظه کنید همین واژه چه حد بار تحقیر برای زنان دارد. وانگهی همجنسگرایی به عنوان یک پدیده زیست شناسی پزشکی، روانی، احساسی و عاطفی و اجتماعی فقط مختص مردان نبوده و نیست.

باری، تلاش من از آن پس این بوده و هست که با احساس مسئولیت و با تمام قدرت و جسارت دست به چالش بیشتری برای آگاه سازی افراد به ویژه آنان که دست به آزار همجنسگرایان و خانواده هایشان می زنند، بزنم. تلاش من این بوده و هست که واقعیت همجنسگرایی را به دیگران بشناسانم و بگویم و بنویسم که یک همجنسگرا کودک آزار نیست، فاقد اخلاق نیست، اسیر شهوت پرستی نیست، تجاوزگر جنسی نیست و عامل اشاعه بیماری های جنسی نیست. به عنوان مدیر بیمارستان و در ارتباط با خدمات بهداشتی و درمانی که در حرفه خود به آن پرداخته ام، شاهد آزارهای جنسی و بی مبالاتی های بهداشتی در افراد مختلف بوده ام. من به عنوان مادری که تعصب، نامالایمت های فراوانی به زندگی اش تحمیل کرده است، برای شناخت بهتر و بیشتر پدیده همجنسگرایی و به طور کلی دستیابی به آزادی های فردی و اجتماعی انسان ها، اینگونه به پاره ای از مسائل پیرامونم آری گفتم و یا نه:

– دور کردن فرزند و تنها گذاشتن او با مشکلاتش: نه

- صداقت و یکرنگی در خانواده و حمایت از او: **آری**
- گذشته نگری و تن دادن به رسوم پوسیده و سنن کهنه و جنبه هایی از مذهب که مطابقت با واقعیت های زندگی امروزی ندارند و سنجش پدیده ها با این معیارها: **نه**
- آینده نگری و اتکاء به اصول دمکراتیک و روشنفکرانه و علمی و مردمی و سنجش پدیده ها با معیارها: **آری**
- پیشداوری و محکوم دانستن یک گروه اجتماعی: **نه**
- تلاش برای شناختن بیشتر گروه و در نظر گرفتن واقعیت زندگی اشان: **آری**
- تعصب و تبعیض: **نه**
- آزاد اندیشی و احترام به حقوق فردی، خانوادگی و اجتماعی افراد: **آری**
- منفی بافی و بد اندیشی و نفرت از دیگران: **نه**
- درک و شناخت گرایش های انسانی: **آری**
- زشت انگاری و وقیح پنداری همجنسگرایی: **نه**
- تلاش برای پاکسازی ذهن از اندیشه های پورنوگرافیک: **آری**
- مدل قرار دادن همجنسبازی برای توضیح همجنسگرایی: **نه**
- درک صحیح و شناخت تفاوت بین همجنسبازی و همجنسگرایی: **آری**
- سکوت، و اجتناب از بحث و گفتگو در اینباره: **نه**
- برقراری دیالوگ و بحث و گفتگوی وسیع در اینباره و جمع آوری اطلاعات و آموختن بیشتر: **آری**
- نسبت دادن پرخاشگری ها، آزارها و تجاوزهای جنسی به همجنسگرا: **نه**
- همکاری و همیاری همه گروه های اجتماعی برای مقابله با ستم جنسی و آزارها و خشونت ها در این عرصه: **آری**
- دخالت دولت و مذهب در زندگی خصوصی افراد: **نه**
- دخالت دولت و مذهب برای جلوگیری از آسیب رسانی و آزارها و خشونت هایی که متعصبین و تبعیض پرستان بر دیگران تحمیل می کنند و تلاش برای برقراری عدالت اجتماعی: **آری**
- نسبت دادن بی اخلاقی یا ضد اخلاقی بودن به همجنسگرا: **نه**
- شناخت دقیق مفهوم اخلاق به عنوان موازینی که مناسبات انسانی و انسان دوستانه جوهره چنین مفهومی ست و اینکه اخلاق یعنی پذیرش مسئولیت در قبال انسان های دیگر. تلاش و جستجو برای شناخت بیشتر انسان و مسائش و در صورت لزوم بررسی تغییر و تطبیق قوانین با زمان و وضعیت موجود و قبول اشتباه به جای پافشاری و خودرایی که در آن صورت گناه خواهد بود: **آری**
- و بالاخره اینکه بپذیریم تنها با درک و پذیرش «فرهنگ تحمل» و «زدایش پیشداوری و بداندیشی» می توانیم افق گسترده ای از مهر و دوستی در برابرمان داشته باشیم.
- هوشنگ ابتهاج (سایه) چه خوب و دلنشین می سراید:
- من به عهدی که بدی مقبول

و توانائی دانائی است
 با تو از خوبی می گویم
 از تو دانائی می جویم
 خوب من! دانائی را بنشان بر تخت
 و توانائی را حلقه بگوشش کن
 و یا
 بنشینیم و ببندیشیم
 اینهمه با هم بیگانه
 از همه دوری و بیزاری
 به کجا آیا خواهیم رسید آخر
 و چه خواهد مد بر سر ما
 با این دل های پراکنده؟

درباره مهین شقاقی

مهین شقاقی در نوجوانی به مطالعه درباره مسائل اجتماعی علاقمند شد. او با مشاهده نابرابری های اجتماعی در اطراف خود، در سن ۱۴ سالگی اولین وابستگی های خود به سازمان های سیاسی، که در تضاد با پایگاه خانوادگی او بودند، نشان داد. او به فعالیت های سیاسی در طول دبیرستان و دانشگاه ادامه داد و با پزشک جوانی که همفکر سیاسی او بود ازدواج کرد. پس از واقعه کودتای ۱۳۳۲ مهین به علت بی اعتمادی به روش های سازمان های سیاسی، از شرکت و ادامه کار با آنان دست کشید اما با اعتقاد به کاربرد اصول سیاسی که آموخته بود، ارتباط خود را با نهضت های فرهنگی و دفاع از حقوق اجتماعی افراد حفظ کرد.

مهین علاوه بر ایفای نقش والای مادری برای سه فرزند خود، در رشته مامائی، مدیریت بیمارستان و شیمی مواد آرایشی و بهداشتی و تغذیه و پوست شاغل بود.

مهین در سال ۱۹۷۷ به آمریکا رفت و در رشته اغذیه بهداشتی شروع به کار کرد. او در آمریکا با گروه های فعال در نهضت های صلح و احقاق حقوق اقلیت ها آشنا شد و با آنان به همکاری پرداخت. او با سازمان های ایرانی که در زمینه اشاعه فرهنگ و هنر ایران تلاش دارند، نیز همکاری می کند.

مهین به علت همجنسگرا بودن بزرگترین فرزند خود در این زمینه به مطالعه پرداخت. او با آگاهی یافتن از ظلمی که به این گروه می شود، تصمیم گرفت که در دفاع از این اقلیت تلاش کند. او اکنون با سازمان P.F.L.A.G (سازمان والدین، خانواده و دوستان همجنسگرایان) همکاری دارد. او امیدوار است که بتواند کمک کند تا آگاهی بیشتری برای جلوگیری از همجنسگراستیزی بوجود آید.

درباره ی اقلیت های جنسی

آرش نراقی

<http://www.arashnaraghi.org>

۱

در این نوشتار مایلیم درباره ی شان اخلاقی اقلیت های جنسی ملاحظاتی را مطرح کنم. مقصود من از «**اقلیت های جنسی**» گروه های انسانی هستند که رفتار انسانی آنها با الگوی رفتارهای جنسی رایج در میان اکثریت متفاوت است. البته تعریف دقیق الگوی جنسی غالب در میان اکثریت کار آسانی نیست. اما احتمالاً می توان دو ویژگی زیر را از عناصر اصلی آن الگو تلقی کرد:

اولاً: مناسبات جنسی میان یک زن و یک مرد بر قرار می شود.

ثانیاً: این مناسبات نهایتاً به دخول اندام های تناسلی زن و مرد می انجامد.

بحث درباره ی شان اخلاقی و حقوق انسانی اقلیت های جنسی از مباحث مناقشه انگیز و دشوار در حوزه اخلاق معاصر است. این مباحث، خصوصاً در متن یک جامعه ی دینی و در حلقه ی دین ورزان، از دشواری های بیشتری هم برخوردار است. گویی دین ورزان پیشاپیش، بدون آنکه به هیچگونه پژوهش و تأمل مستقلی نیازمند باشند، می توانند بر مبنای تعالیم دینی خود، در خصوص شأن اخلاقی و حقوقی این اقلیت ها داوری کنند. به نظر می رسد که مطابق تعالیم دینی، بسیاری از رفتارهای جنسی که از هنجارهای رایج فاصله می گیرد، اخلاقاً ناروا تلقی می شود. البته مخالفت دین ورزان با بسیاری از مصادیق رفتارهای جنسی اقلیتی، صرفاً بر دلیل نقلی استوار نیست، بلکه در بسیاری موارد، دست کم عالمان دینی، برای توجیه عقلانی حکم اخلاقی و حقوقی خویش درباره ی اقلیت های جنسی، استدلال های عقلی در خور توجهی نیز عرضه کرده اند.

در این نوشتار توجه من بیشتر معطوف به جنبه های اخلاقی (و نه حقوقی) مسأله ی اقلیت های جنسی است، و می کوشم تا مهمترین دلیل عقلی را که مستند تقبیح اخلاقی آن گونه رفتارها بوده، مورد ارزیابی قرار دهم. من در این نوشتار بیشتر استدلال هایی را که در میان فیلسوفان مغرب زمین مطرح شده مورد بحث قرار خواهم داد، زیرا اولاً، موضوع حکم اخلاقی رفتارهای اقلیت های جنسی از دیرباز مورد توجه و بحث این فیلسوفان بوده است، و لذا در میان نوشته های ایشان استدلال های متنوعی در توجیه تقبیح اخلاقی رفتارهای جنسی اقلیتی آمده است؛ و ثانیاً تا آنجا که من می دانم مهمترین

استدلال های عقلی ای که حکیمان مسلمان در تقبیح اخلاقی رفتارهای جنسی اقلیتی اقامه کرده اند، مستقیم یا غیر مستقیم متأثر از اندیشه های حکیمان مغرب زمین (خصوصاً افلاطون و ارسطو) بوده است. بنابراین، مباحثی که حلقه ی فیلسوفان مغرب زمین در این خصوص مطرح شده است، مباحث حکیمان مسلمان را نیز در بر می گیرد.

اقلیت های جنسی شامل گروه هایی با طیف بسیار متفاوتی از رفتارهای جنسی اند، اما من برای آنکه بحث از دقت بیشتری برخوردار باشد توجه خود را به اقلیت های جنسی همجنسگرا محدود می کنم، یعنی کسانی که نسبت به افراد همجنس خود تمایل جنسی نشان می دهند، و با آنها مناسبات جنسی برقرار می کنند. بنا به دلایلی که در جای خود در خور توجه است، مردان همجنسگرا بیش از زنان همجنسگرا حساسیت منفی برانگیخته اند. به نظر می رسد که هم عرف اجتماعی و هم نظام حقوقی نسبت به مردان همجنسگرا بسیار سختگیرتر است، و برای آنها مجازات اجتماعی و قانونی شدیدتری در نظر می گیرد. بنابراین، به این گمانم بهتر آن باشد که توجه خود را به مورد دشوارتر، یعنی حکم اخلاقی مردان همجنسگرا معطوف کنیم. روشن است که نتایجی که در باره ی این مورد دشوارتر به دست می آید به طریق اولی بر مورد آسان تر (یعنی زنان همجنسگرا) نیز قابل اطلاق خواهد بود.

خوب است نخست چند نکته مقدماتی را روشن کنیم:

۱. همجنسگرایی را باید از شاهد گرایی، صحبت احداث، لواط و بسیاری از مفاهیم مشابه متمایز کرد. تمام این رفتارها البته متضمن رفتارهای همجنسگرایانه اند. اما بهتر است از فرو کاستن مفهوم همجنسگرایی به مفاهیمی از آن دست پرهیز کنیم.

اولاً، شاهد بازی و صحبت احداث، صرف نظر از معانی عارفانه ای که کسانی نظیر حافظ و اوحالدین کرمانی برای آنها قائل بودند، در غالب موارد متضمن ابزار تمایل جنسی نسبت به کودکان و نوجوانان، یا حتی انجام عمل جنسی با ایشان بوده است. به گمان من می توان به قوت استدلال کرد که برقراری روابط جنسی با کودکان و نوجوانان اخلاقاً نارواست، در اینجا همجنس بودن یا نبودن در قبح اخلاقی این عمل تأثیری ندارد؛ روابط جنسی یک مرد بالغ با دختری خردسال یا زنی بالغ با پسری خردسال به همان اندازه نارواست که مناسبات جنسی میان یک مرد بالغ و پسری خردسال.

ثانیاً در غالب موارد، شاهد بازی و صحبت احداث در شرایطی رواج می یابد که روابط میان زنان و مردان به شدت محدود شده است. یعنی در غالب موارد، مردان شاهد باز، به دلیل محدودیت دسترسی به زنان، با پسرکان زیبا روی نرد عشق می بازند. در آثار ادبی ما آمده است که وقتی بر سیمای پسرکان مو می رست، عشق شاهد بازان به ایشان هم از میان می رفت. این امر قرینه ای بر این ادعاست که مردان شاهد باز غالباً آن نوجوانکان را به خاطر شباهتی که به زنان داشتند، در شرایط محدودیت و عسرت، به جای زنان بر می گزیدند. اما همجنسگرایی به معنای مورد بحث ما، نوعی تمایل اصلی و جایگزین ناپذیر نسبت به همجنس تلقی می شود، و لزوماً به شرایط عسرت، یا نرد عشق باختن به یک مرد به خیال یک زن، ربطی ندارد.

ثالثاً مفهوم لواط هم علیرغم آنکه بدون تردید مصداق آشکار روابط همجنسگرایانه است، با مفهوم مورد بحث ما فاصله دارد. دست کم، پیش از بررسی دلایلی که در تقبیح اخلاقی همجنسگرایی آمده، نمی توان این دو مفهوم را یکی دانست. زیرا اگر به فرض معلوم شود که همجنسگرایی به لحاظ اخلاقی ناروا نیست در آن صورت نسبت همجنسگرایی و لواط مانند نسبت غیرهمجنسگرایی و زنا خواهد بود؛ همانطور که همه رفتارهای جنسی غیر همجنسگرایانه را نمی توان مصداق زنا دانست، همه ی رفتارهای جنسی همجنسگرایانه را هم نمی توان لواط نامید. به بیان دیگر، اگر بنا به فرض، معلوم شود که همجنسگرایی از آن حیث که همجنسگرایی است، اخلاقاً قبحی ندارد، در آن صورت لواط به آن دسته از

روابط جنسی همجنسگرایانه اطلاق خواهد شد که از حدود موازین عرفی یا اخلاقی مربوطه خارج باشد (یعنی از این حیث مفهوم لواط به مفهوم زنا بیشتر شبیه خواهد بود).

۲. به گمانم خوب است میان همجنسگرایی و رفتارهای جنسی همجنسگرایانه تفکیک قائل شویم.

همجنسگرایی نوعی تمایل است که فرد به همجنس خود می‌ورزد. اما رفتار همجنسگرایانه نوعی رفتار است که در نتیجه آن تمایل تحقق می‌پذیرد. اگر آن تمایل بیرون از اختیار فرد دست دهد، مشمول داوری اخلاقی نخواهد شد. آنچه می‌تواند موضوع داوری اخلاقی شود، فعل مختارانه است. اگر چیزی بیرون از اختیار ما رخ دهد، ما را به خاطر آن نمی‌توان اخلاقاً ستود یا نکوهش کرد. ظاهراً تمایل جنسی فرد همجنسگرا به همجنس خود، مانند تمایل جنسی فرد غیر همجنسگرا به غیر همجنس خود، غیر اختیاری است. در این صورت همجنسگرایی، به مثابه ی تمایلی بیرون از اختیار فرد همجنسگرا، مشمول هیچ داوری اخلاقی نمی‌شود. اما رفتارهای همجنسگرایانه را می‌توان مورد داوری اخلاقی قرار داد، زیرا فرد همجنسگرا می‌تواند بر خلاف تمایل خود تصمیم بگیرد، و اگر اقتضای خرد پرهیز از آنگونه رفتارها باشد، به اقتضای خرد عمل کند.

البته اگر کسی رفتارهای جنسی همجنسگرایانه را نوعی بیماری تلقی کند در آن صورت نیز این رفتارها از دایره ی داوری اخلاقی بیرون خواهد ماند. آیا می‌توان کسی را به خاطر آن که در تب می‌سوزد و هذیان می‌گوید، اخلاقاً نکوهش کرد؟ البته فرد را می‌توان به خاطر آنکه بدون پوشش کافی در هوای سرد بیرون رفته، یا به خاطر آنکه برای درمان بیماریش به پزشک مراجعه نمی‌کند سرزنش کرد، اما او را نمی‌توان به خاطر آنکه از شدت تب هذیان می‌گوید، اخلاقاً نکوهید. اگر من بدون دلیل خشمگین شوم، و خشم خود را مهار نکنم، اخلاقاً در خور نکوهشم، اما اگر به دلیل پرکاری غده ی تیروئید آستانه ی تحریک من بشدت کاسته شده است، و زود خشمی من از عوارض آن بیماری باشد، دیگر نمی‌توان مرا به خاطر تحریک پذیری زیاد و واکنش های خشمگینم سرزنش کرد. خشم من غیر اختیاری و ناشی از بیماری است. و در جایی که اختیار نباشد، صدور حکم اخلاقی نادرست می‌نماید. در اینجا فقط می‌توان مرا به خاطر آنکه به پزشک مراجعه نمی‌کنم، یا داروهایم را به موقع نمی‌خورم اخلاقاً نکوهید. بنابراین، اگر همجنسگرایی و رفتارهای همجنسگرایانه را نوعی بیماری بدانیم، دیگر نمی‌توانیم آنها را اخلاقاً محکوم کنیم.

اما آیا همجنسگرایی و رفتارهای ناشی از آن نوعی بیماری است؟

پاسخ به این پرسش را نمی‌توان از فیلسوفان، عالمان دین، یا معلمان اخلاق انتظار داشت. در اینجا به گمانم باید بپذیریم که سخن دانشمندان ذیربط حجیت عرفی دارد. تا پیش از سال ۱۹۷۴ انجمن روانپزشکان آمریکا (APA) همجنسگرایی را نوعی اختلال روانی می‌دانست. اما در سال ۱۹۷۴ آن انجمن رسماً اعلام کرد که در این مورد خطا کرده است. امروزه تقریباً اکثریت قریب به اتفاق متخصصین ذیربط همجنسگرایی را بیماری نمی‌دانند. البته در بسیاری مواقع ممکن است همجنسگرایی، به خاطر فشارهای اجتماعی که به فرد همجنسگرا وارد می‌شود، به انواع اختلالات روحی و رفتاری (مانند افسردگی، اضطراب، بی‌ثباتی شخصیت و غیره) بیانجامد. اما همجنسگرایی از آن حیث که همجنسگرایی است بیماری تلقی نمی‌شود.

بنابراین اگر رفتارهای همجنسگرایانه را بیماری ندانیم، حق داریم درباره ی حسن و قبح آنها بپرسیم و آنها را مورد داوری اخلاقی قرار دهیم. من در این نوشتار از عرف جاری در میان اهل علم پیروی خواهم کرد و همجنسگرایی و به تبع آن رفتارهای همجنسگرایانه را بیماری نخواهم دانست.

بنابراین پرسش اصلی ما در این نوشتار این است:

آیا رفتارهای همجنسگرایانه به لحاظ اخلاقی نکوهیده و ناروا هستند؟

۲

مهمترین برهانی را که در تقبیح اخلاقی رفتارهای همجنسگرایانه اقامه شده است می توان برهان امر غیرطبیعی نامید. افلاطون، تامس آکویناس، و مانت از جمله فیلسوفانی هستند که بر مبنای صورتی از این برهان رفتارهای همجنسگرایانه را تقبیح کرده اند. در میان حکیمان و فقیهان مسلمان نیز صورتی از همین برهان مهمترین مبنای عقلی تقبیح رفتارهای همجنسگرایانه بوده است. در صورت کلی برهان امر غیر طبیعی را می توان بصورت زیر بیان کرد:

۱- رفتارهای همجنسگرایانه غیر طبیعی هستند.

۲- تمام رفتارهای غیر طبیعی به لحاظ اخلاقی ناروا هستند.

بنابراین:

۳- رفتارهای همجنسگرایانه به لحاظ اخلاقی ناروا هستند.

همانطور که می بینیم در چارچوب این برهان، تقبیح اخلاقی رفتارهای همجنسگرایانه بر دو فرض مهم استوار است: غیر طبیعی بودن رفتارها؛ غیر اخلاقی بودن امر طبیعی.

برهان فوق به لحاظ صورتی معتبر است. بنابراین اگر مقدمات آن برهان (گزاره های ۱ و ۲) صادق باشد نتیجه گزاره (۳) نیز بالضروره صادق خواهد بود. بنابراین خوبست صدق مقدمات این برهان را مورد بررسی قرار دهیم.

بررسی مقدمه ی اول برهان:

آیا رفتار همجنسگرایانه غیر طبیعی هستند؟

برای پاسخ دادن به این پرسش نخست باید روشن کنیم که در اینجا مقصود از امر طبیعی و غیرطبیعی چیست. حکیمانی که از این برهان برای تقبیح رفتارهای همجنسگرایانه بهره جسته اند، تلقی واحدی از طبیعی و غیر طبیعی نداشته اند. و در واقع تفاوت دیدگاه ایشان در این مورد است که صورت های مختلف برهان امر غیر طبیعی را پدید می آورد. بنابراین برای بررسی مقدمه ی اول (گزاره ۱)، نخست باید معانی مختلف طبیعی و غیر طبیعی را بکاوییم.

معنای اول: گاهی امر طبیعی به معنای امری مطابق با قوانین طبیعت است. در اینجا مقصود از قوانین طبیعت، آن

دسته قوانینی است که ساختار جهان طبیعت را توصیف می کند. نقش و کارکرد اصلی قوانین طبیعت، آن دسته قوانینی است که ساختار جهان طبیعت را توصیف می کند. نقش و کارکرد اصلی قوانین طبیعت در این معنا این است که توصیفی امین از رفتار پدیده های طبیعت، آنچنان که به واقع رخ می دهد عرضه کند. در این صورت این قوانین را هرگز نمی توان نقض کرد. زیرا اگر امری خلاف آن قوانین رخ دهد تنها نتیجه ای که می توان گرفت این است که آن قوانین باطل بوده اند و لذا یا ما باید آن قوانین را یکسره رها کنیم و جایگزینی برای آنها بجوییم و یا باید آنها را چندان مورد جرح و تعدیل قرار دهیم که آن مورد خلاف را نیز در بر گیرند. بنابراین در اینجا امر غیر طبیعی را باید «قرینه ی مبطل» دانست که کشف آن ما را به تغییر قانون مربوطه الزام می کند. به بیان دیگر در چارچوب این تلقی امر غیر طبیعی به طور موقت غیر طبیعی است و

اهل علم باید قوانین علمی را چنان تغییر دهند که آن امر غیر طبیعی نماند، یعنی در چارچوب نظریه های علمی مربوطه به نیکی قابل توصیف و تبیین باشد.

آیا رفتارهای همجنسگرایانه را به این معنا می توان غیر طبیعی دانست؟
به گمانم پاسخ آشکارا منفی است.

به یاد داشته باشیم که قوانین طبیعت به معنای یاد شده را نمی توان نقض کرد. بنابراین اگر رفتارهای همجنسگرایانه به واقع رخ می دهند قوانین طبیعت باید آنها را توصیف امر واقع منظور بدانند، و تصویری از واقعیت بدست دهند که با این داده قابل جمع باشد. بنابراین در برهان امر غیرطبیعی، غیرطبیعی را نباید به معنای خلاف قوانین توصیفی طبیعت دانست.

معنای دوم: گاهی طبیعت به معنای وضعیت سلامت یا سالم بکار می رود و غیر طبیعی به معنای وضعیت بیماری یا عدم سلامت. به نظر می رسد که بسیاری از کسانی که رفتارهای همجنسگرایانه را غیر طبیعی می دانند مقصودشان این است که اینگونه رفتارها نوعی بیماری است. اما اگر واژه ی غیر طبیعی را مقدمه ی اول به این معنا فرض کنیم لاجرم باید آن را در مقدمه ی دوم برهان هم به همین معنا تلقی نماییم. در این صورت به نظر می رسد که مقدمه ی دوم برهان کاذب خواهد شد. زیرا همانطور که پیش تر اشاره کردم بیماری امری بیرون از دایره ی اختیار انسان است و لذا مشمول داورى های اخلاقی نمی شود یعنی نمی توان آن را غیر اخلاقی خواند. بنابراین واژه ی غیر طبیعی را در این برهان به معنای بیماری نیز نمی توان تلقی کرد. به علاوه، همانطور که پیش تر هم اشاره کردم امروزه اکثریت قریب به اتفاق متخصصین ذیربط همجنسگرایی و رفتارهای همجنسگرایانه را بیماری نمی دانند. لذا اگر حجیت عرفی نظر اهل علم را مبنا قرار دهیم، نمی توانیم رفتارهای همجنسگرایانه را به این معنا غیر طبیعی بدانیم.

معنای سوم: افلاطون در کتاب قوانین، در مقام نقد رفتارهای همجنسگرایانه، این رفتارها را غیر طبیعی

می خواند و مقصود او از جمله این است که این رفتارها را حتی در میان حیوانات هم نمی توان مشاهده کرد. او ابتدا در مورد مناسبات جنسی در جامعه قوانینی را پیشنهاد می کند از جمله می گوید: «[....] هیچ کس نباید جز با زن قانونی خود با کسی دیگر نزدیکی کند و به طور کلی آمیزش مردان با زنان هرچایی و همچنین آمیزش مرد با مرد را به کلی ممنوع خواهیم ساخت [....]»

چرا؟

زیرا: «[....] مردمان شهر ما حق ندارند از مرغان و دیگر جانوران بدتر باشند. می بینید که مرغکان مادام که توانایی تولید مثل نیافته اند تنها و بی جفت زندگی می کنند و از آمیزش جنسی احتراز دارند. همین که به سن تولید مثل رسیدند یک مرغ نر و یک مرغ ماده جفتی تشکیل می دهند و از آن پس در کمال وفاداری با یکدیگر بسر می برند. ما بر آنیم که مردمان شهر ما باید بهتر از جانوران بی خرد باشند. [....]»^۱

بنابراین، از منظر افلاطون رفتارهای همجنسگرایانه غیر طبیعی هستند یعنی رفتارهایی اند که حتی از حیوانات سر نمی زنند. اما این استدلال خالی از اشکال نیست:

اولاً این استدلال مبتنی بر ادعایی نادرست است. یعنی پیش فرض آن این است که رفتارهای همجنسگرایانه در میان حیوانات یافت نمی شود. اما ظاهراً پژوهش های علمی نشان می دهد که در میان حیوانات از جمله پستانداران رده های تکاملی بالا - نظیر شامپانزه ها - هم روابطی مشاهده می شود که کاملاً با توصیف رفتارهای همجنسگرایانه همخوان است.^۲ اگر نتیجه ی این پژوهش ها را بپذیریم در آن صورت دیگر نمی توانیم رفتارهای همجنسگرایانه را به معنای مورد

نظر افلاطون غیر طبیعی بدانیم. زیرا برغم رأی وی، این گونه رفتارها از حیوانات هم سر می زند. (البته در اینجا من به تبع افلاطون فرض کرده ام که پدیده ی همجنسگرایی علی الاصول به سپهر حیوانات قابل تسری است. اما این فرض که مقولات و پدیده های انسانی را می توان به عالم حیوانات تسری داد و بر رفتارهای آنها اطلاق کرد، در جای خود در خور مناقشه است).

ثانیاً، به نظر من مشکل اصلی این استدلال در جای دیگر است. به هیچ وجه معلوم نیست که چرا رفتارهای حیوانات می تواند و می باید الگوی رفتارهای انسانی و مبنای داوری های اخلاقی درباره ی آن رفتارها باشد. به نظر می رسد که وجود یا عدم وجود رفتارهای خاص در میان حیوانات هیچ ربطی به منزلت و ارزش اخلاقی آن رفتار در قلمرو انسانی نداشته باشد. برای مثال در قلمرو انسانی بسیاری از رفتارهای اخلاقاً ستوده وجود دارد که هیچ مشابهی در قلمرو حیوانی ندارد. پدیده هایی مانند عدالت، شفقت بر افتادگان، کرم و نظایر آنها در عالم حیوانات یافت نمی شود، اما این امر به هیچ وجه از ارزش اخلاقی والای آنها نمی کاهد از سوی دیگر، بسیاری رفتارها در قلمرو حیوانی یافت می شود که در قلمرو انسانی اخلاقاً نکوهیده است رفتارهایی مانند درنده خویی، مناسبات جنسی با محارم و غیره. به بیان دیگر اگر صفت غیر طبیعی در مقدمه ی اول را به معنای رفتاری که از حیوانات سر نمی زند تلقی کنیم (و آن را گزاره ای صادق بینگاریم) در آن صورت مقدمه ی دوم برهان کاذب خواهد شد. یعنی در آن صورت هیچ دلیلی وجود ندارد که امر غیر طبیعی به آن معنا را غیر اخلاقی بدانیم.

معنای چهارم: گاهی طبیعی به معنای شایع، متداول، غالب و امثال آنهاست. مطابق این تلقی امر طبیعی امری است که به لحاظ آماری بیشتر واقع می شود یا مصداق بیشتر دارد. و در مقابل امری که تواتر وقوع آن اندک است یا مصادیق آن نادر است، غیر طبیعی بشمار می رود. بنابراین در قلمرو مناسبات جنسی، چون کثرت وقوع و مصادیق مناسبات غیر همجنسگرایانه بسی بیشتر از مناسبات همجنسگرایانه است. مطابق این تعریف باید رفتارهای جنسی غیر همجنسگرایانه را طبیعی و رفتارهای همجنسگرایانه را غیر طبیعی تلقی کنیم. اگر مقصود از طبیعی در مقدمه ی اول کثرت وقوع باشد در آن صورت به نظر می رسد که آن مقدمه صادق باشد. یعنی رفتارهای همجنسگرایانه حقیقتاً به آن معنا غیر طبیعی هستند. اما در آن صورت، اعتبار منطقی برهان متوقف بر این است که غیر طبیعی در مقدمه ی دوم را هم به همین معنا تعبیر کنیم. یعنی مقدمه ی دوم را باید به این نحو قرائت کرد:

رفتارهایی که به ندرت رخ می دهند به لحاظ اخلاقی ناروا هستند.

اما این گزاره آشکارا کاذب است. برای مثال، پدیده ی چپ دستی در قیاس با پدیده ی راست دستی بسیار نادر است. بنابراین مطابق تعریف باید پدیده ی راست دستی را طبیعی و پدیده چپ دستی را غیر طبیعی بخوانیم. اما آیا این بدان معناست که با دست چپ نوشتن به لحاظ اخلاقی کاری نارواست؟ به نظر می رسد که پاسخ آشکارا منفی است. به بیان دیگر اگر معنای چهارم از طبیعی و غیر طبیعی را بپذیریم مقدمه ی اول صادق خواهد بود. یعنی همجنسگرایی مطابق تعریف امری غیر طبیعی خواهد بود اما به این ترتیب ما مقدمه ی دوم را کاذب کرده ایم یعنی امر غیر طبیعی به آن معنا را نمی توان غیر اخلاقی انگاشت.

معنای پنجم: تا آنجا که به بحث درباره ی رفتارهای همجنسگرایانه مربوط است به گمانم مهمترین معنای غیر طبیعی عبارت است از آنکه چیزی را غیر جای خود بکار گیریم. مطابق این تلقی تمام اندام های بدن ما غایت، نقش یا کارکرد ویژه ای دارند که اصولاً برای انجام آن طراحی شده اند. اگر اندامی در غایت خود باشد و نقش اصلی خود را ایفا کند در وضعیت طبیعی است و اگر بر خلاف آن نقش یا غایت به کار گرفته شود در وضعیت غیر طبیعی است. از سوی دیگر

رابطه ی مهمی میان طبیعی و خوب اخلاقی از یک سو و غیر طبیعی و بد اخلاقی از سوی دیگر وجود دارد. امر طبیعی اخلاقاً نیک است و امر غیر طبیعی اخلاقاً بد.

در اینجا آشکارا می توان طنین اندیشه های ارسطو را باز یافت. اولاً طبیعیات و مابعدالطبیعه ی ارسطویی مبتنی بر نوعی بینش غایت گرایانه است. مطابق رای او، همه ی موجودات (از جمله اندام های بدن ما) غایتی طبیعی دارند. یعنی هر یک برای ایفای نقشی خاص طراحی شده اند. ثانیاً ارسطو از مفهوم «خیر اخلاقی» تفسیری کارکردگرایانه به دست می دهد. (دست کم این تفسیر بخش مهمی از تحلیل او از مفهوم خوب است). مطابق رای وی برای آنکه دریابیم آیا امر الف خوب است یا نه باید ببینیم آیا امر الف غایت خود را تحقق بخشیده است یا به زبانی امروزی تر، آیا نقش یا کارکرد خود را بدرستی ایفا کرده است؟ برای مثال وقتی می گوئیم این چاقو خوب است مقصودمان این است که این چاقو نقش و کارکرد اصلی خود را بدرستی انجام می دهد. یعنی مثلاً تیز است و اشیاء مورد نظر را براحتی می برد. و هنگامی که می گوئیم آقای الف پدری بد است منظورمان این است که وی نقش یا وظیفه یا کارکرد خود را به عنوان یک پدر بدرستی انجام نمی دهد. بنابراین وظیفه اخلاقی ما این است که اولاً نقش یا کارکرد یا غایت اصلی یک موجود یا شیء یا اندام را کشف کنیم؛ ثانیاً آن را صرفاً برای ایفای همان نقش و در خدمت همان غایت بکار بریم.

اما سؤال این است که آیا رفتارهای همجنسگرایانه به این معنا غیر طبیعی هستند؟

برای آنکه پاسخ این پرسش را بدست دهیم، نخست باید ببینیم نقش یا کارکرد یا غایت اندام های جنسی چیست. به نظر آشکار است که غایت اصلی اندام های جنسی را باید تولید مثل بدانیم. این نقشی است که منحصرأ از اندام های جنسی بر می آید و هیچ اندام دیگری در بدن ما نمی تواند چنان نقشی را ایفا کند. بنابراین اگر تولیدمثل را غایت اصلی اندام های جنسی بدانیم مناسبات همجنسگرایانه را لاجرم باید غیر طبیعی تلقی کنیم، زیرا در این گونه مناسبات به کارگیری اندام های جنسی به تولید مثل نمی انجامد. و آنچنانکه مطابق تفسیر کارکردگرایانه از خوب، امر غیر طبیعی به معنای اخیر غیر اخلاقی خواهد بود. بنابراین به نظر می رسد که اگر غیر طبیعی را در مقدمه ی اول به معنای خلاف غایت با نقش اصلی تفسیر کنیم، اولاً همجنسگرایی امری غیر طبیعی خواهد بود (یعنی مقدمه ی اول صادق خواهد بود) و ثانیاً به آن معنا می توان امر غیر طبیعی را غیر اخلاقی نیز دانست (یعنی مقدمه ی دوم نیز صادق در خواهد آمد).

به نظر می رسد که عموم حکیمان مسیحی و مسلمان که کوشیده اند بنیانی عقلی برای تقبیح اخلاقی رفتارهای همجنسگرایانه فراهم آورند همین راه را در پیش گرفته اند. برای مثال، تامس آکوئیناس تصریح می کند: خروج منی باید به نحوی باشد که هم به تولید نسل بیانجامد و هم به پروراندن آن نسل. بر این مبنا کاملاً آشکار است که هر گاه خروج منی به تولید نسل بیانجامد، خلاف خیر و مصلحت آدمی است. و اگر این کار از سر عمد و آگاهی صورت گیرد، لاجرم گناه است [....] به همین دلیل است که گناهی از این نوع را خلاف طبیعت خوانده اند.^۳

رای کانت درباره رفتارهای همجنسگرایانه نیز کمابیش بر همین بنیان استوار است. کانت برای توضیح رای خود از مفهوم Crimina Carnis (جرایم جنسی یا کاربرد ناصواب قوای جنسی) بهره می جوید. او این نوع جرائم را بر دو نوع تقسیم می کند:

اول: رفتارهایی که موافق طبیعت اما خلاف عقل سلیم است. به بیان دقیقتر این رفتارها خلاف اصول اخلاقی ای است که بر ما انسان ها از آن حیث که موجوداتی صاحب عقل هستیم فرض است. از نظر کانت خیانت ورزیدن به همسر از این نوع است (مردی که به همسر خود خیانت می ورزد، یعنی با زنی دیگر مناسبات جنسی برقرار می کند، کاری خلاف طبیعت انجام نمی دهد، بلکه کار خلاف اخلاق و لذا «مطابق رای کانت» خلاف عقل است).

دوم: رفتارهایی که خلاف طبیعت ماست. از نظر کانت خود ارضایی، سکس با حیوانات و رفتارهای همجنسگرایانه از این نوع است. کانت این نوع رفتارها را پست ترین و مشمئز کننده ترین نوع فساد می داند و حتی از این پیش تر می رود و این گونه رفتارها را از خودکشی قبیح تر می شمارد.

او درباره ی رفتارهای همجنسگرایانه می نویسد: «دومین نوع Naturam Crimen Carnis Contra (جرائم جنسی خلاف طبیعت - نوع دوم) عبارت است از مقاربت جنسی میان Sexus Homoginitati (همجنسان) که در آن موضوع تحریک جنسی، انسانی همجنس اوست نه از جنس مخالف، مانند وقتی که زنی تمنیات خود را با زنی دیگر ارضا می کند، یا مردی با مردی. این عمل نیز مغایر غایات انسانیت است؛ چرا که غایت انسان در امور جنسی عبارت است از حفظ نوع انسان بدون خوار داشت آدمی؛ اما در این مورد، نوع انسان محفوظ نمی ماند(این نکته را در مورد Crimen Carnis Secundum Naturam (جرائم جنسی موافق طبیعت - نوع اول) نیز می توان گفت) اما آن مورد به کنار، نفس انسانی (در اینجا) به مرتبه ای نازل تر از حیوانات تنزل می کند و انسان هتک حرمت می شود.»^۴

بنابراین اگر معنای پنجم از غیرطبیعی را مبنا قرار دهیم برهان امر غیرطبیعی معتبر خواهد بود یعنی هم نتیجه منطقاً از آن مقدمات حاصل می شود و هم مقدمات صادق به نظر می رسند.

بگذارید این قرائت از برهان امر غیر طبیعی را «**برهان اصلی**» بنامیم. زیرا تا آنجا که من می دانم این برهان مهمترین دلیلی بوده است که در طول تاریخ برای توجیه تقبیح اخلاقی رفتارهای همجنسگرایانه اقامه شده است. بنابراین، برهان اصلی را می توان به قرار زیر بیان کرد:

(۱) رفتارهای همجنسگرایانه خلاف غایت طبیعی یا کارکرد اصلی اندام های جنسی هستند.

(۲) تمام رفتارهایی که خلاف غایت طبیعی یا کارکرد اصلی یک شیء یا اندام هستند به لحاظ اخلاقی ناروا

هستند.

بنا براین؛

(۳) رفتارهای همجنسگرایانه به لحاظ اخلاقی ناروا هستند.

اکنون در باره ی مقدمه ی اول در این صورت جدید (یعنی گزاره ی (۱)) چه می توان گفت؟

به گمانم به نحو خردپسندی می توان از این ادعا دفاع کرد که اندام های مختلف بدن ما هر یک نقش کارکردی ویژه دارد. برای مثال، می توان گفت که نقش یا کارکرد قلب عبارتست از پمپ کردن خون در سرتاسر بدن، یا نقش دستگاه گوارش این است که غذایی را که خورده ایم هضم کند، و مواد لازم را برای سلامت و بقای بدن فراهم نماید، و بر همین قیاس، نقش یا کارکرد اندام های جنسی تولید مثل است. اما آیا این ادعا بدان معناست که هر اندام فقط و فقط یک کارکرد صحیح و در خور دارد؟ نقش یا کارکرد اصلی چشم دیدن است اما اگر کسی از چشم خود برای دلبری از محبوب استفاده کرد کاری خلاف غایت طبیعی چشم انجام داده است؟ نقش یا کارکرد اصلی خوردن تامین نیازهای غذایی بدن است. اما اگر شما دوستی را برای یک گفتگوی دوستانه به شام دعوت کردید و غذا خوردن صرفاً بهانه ای برای آن مصاحبت دلپذیر قرار دادید کاری خلاف طبیعت انجام داده اید؟ به نظر می رسد که اندام های ما نقش ها و کارکردهای چندگانه دارند.

به علاوه، اگر بپذیریم که تنها غایت یا کارکرد اندام های جنسی تولید مثل است و هر رفتار جنسی که به تولید مثل نینجامد غیر طبیعی و لذا اخلاقاً ناپسند است در آن صورت فقط رفتارهای همجنسگرایانه را تحریم و تقبیح نکرده ایم، بلکه بر آن مبنا تمام مناسبات جنسی غیرهمجنسگرایانه را هم که به قصد تولید مثل انجام نمی شود یا به تولید مثل نمی انجامد، غیر طبیعی و خلاف اخلاق دانسته ایم. برای مثال بر این مبنا استفاده از روشهای ضد بارداری اخلاقاً ناروا خواهد بود (و این البته موضع رسمی کاتولیسیسم و بعضی از فقیهان مسلمان است - البته پاره ای از فقیهان مسلمان سکس مقعدی مرد با همسر خود و نیز استمناء با او را روا می دانند، و این دو حکم نیز با مبنای مورد بحث ناسازگار است مگر آنکه برای مناسبات جنسی غیر از تولید مثل، مثلاً کسب لذت، نیز قائل باشیم).

به نظر می رسد که مناسبات جنسی در قلمرو انسانی نقش های متعددی علاوه بر تولید مثل دارد. برای مثال مناسبات جنسی راهی برای ابراز شوق و مهری است که فرد به محبوب خود می ورزد، مناسبات جنسی راهی برای کسب لذت، یا دفع فشارها و اضطراب های روحی است. در بسیاری مواقع به نحو مؤثری مایه ی اعتماد به نفس فرد است. چرا معاشقه ی یک مرد و زن که تجلی شور و عشق عمیق آنها به یکدیگر است، اگر به تولید فرزند نینجامد باید اخلاقاً ناروا دانست؟

این نکته هم شایان ذکر است که امروزه با پیدایش روش های بارداری خارج رحمی، و حتی تولید مثل غیر جنسی (مثلاً، تولید از طریق کپی برداری ژنی)، به نظر می رسد که رفته رفته نقش اندام های جنسی در تولید مثل کاهش می یابد. اما این گونه پیشرفتهای به هیچ وجه از اهمیت نقشها یا کارکردهای دیگر مناسبات جنسی نمی کاهد. بگذارید نکات فوق را بنحو دقیقتری صورت بندی کنیم.

برای آنکه بینیم آیا رفتارهای همجنسگرایانه به معنای یاد شده «غیر طبیعی» است یا نه، باید بینیم کدام یک از دو گزاره ی زیر صادق است:

گزاره (۱-۱): مناسبات جنسی فقط یک غایت یا نقش طبیعی دارند که عبارت است از تولید مثل.

گزاره (۱-۲): مناسبات جنسی چندین غایت یا نقش طبیعی دارند و تولید مثل یکی از آن جمله است.

صدق مقدمه ی (۱) در گرو صدق گزاره (۱-۱) است. یعنی اگر معلوم شود که تنها غایت یا نقش اندام های جنسی و به تبع مناسبات جنسی تولید مثل است، در آن صورت مناسبات همجنسگرایانه آشکارا خلاف آن غایت و لذا غیرطبیعی است، زیرا این نوع مناسبات به تولید نسل نمی انجامد. اما اگر گزاره (۱-۲) صادق باشد در آن صورت به احتمال زیاد مقدمه (۱) کاذب خواهد بود. زیرا اگرچه مناسبات جنسی همجنسگرایانه غایت تولید مثل را محقق نمی کنند ولی هیچ دلیلی وجود ندارد که فرض کنیم آن نوع مناسبات نمی توانند سایر غایات مناسبات جنسی را تحقق بخشند.

فرض کنید که یکی از کارکردهای مناسبات جنسی آنچنانکه گذشت ابراز شوق و عشق نسبت به محبوب باشد. در آن صورت هیچ دلیلی وجود ندارد که گمان کنیم همجنسگرایان نمی توانند از این طریق به محبوب خود ابراز عشق کنند. یا اگر به فرض کسب لذت از جمله کارکردهای مناسبات جنسی باشد همجنسگرایان هم می توانند به اندازه ی غیر همجنسگرایان از مناسبات جنسی خود لذت ببرند. یعنی مناسبات جنسی میان همجنسگرایان با این غایات کاملاً موافقت دارد. به بیان عامتر، اگر دایره ی غایات یا نقشهای مناسبات جنسی را از حد تولید مثل فراتر بگیریم در آن صورت به نظر می رسد که مناسبات جنسی همجنسگرایانه می توانند تقریباً تمام آن نقش های دیگر را ایفا کنند، و لذا این رفتارها به معنای مورد بحث کاملاً طبیعی خواهند بود.

بنابراین، داوری در خصوص صدق یا کذب مقدمه ی اول (گزاره ی ("۱)) در گرو داوری درباره ی صدق و کذب گزاره های (۱-۱) و (۱-۲) است.

کدام یک از این دو گزاره صادق است؟

تا آنجا که من در می یابم، گزاره (۱-۱) آشکارا کاذب است. هیچ دلیلی وجود ندارد که غایت مناسبات جنسی را به تولید مثل منحصر کنیم. همانطور که اشاره کردم مناسبات جنسی آشکارا نقش های متنوعی در زندگی انسانی ما ایفا می کنند و این نقش ها همه در جای خود مهم و غیر قابل چشم پوشی هستند. بنابراین اگر این داوری را بپذیریم، لاجرم باید این مقدمه ی اول در برهان اصلی را کاذب بدانیم.

بیاید نتایجی را که تا اینجا به دست آمده دوباره مرور کنیم:

❖ اگر واژه ی «غیر طبیعی» را در مقدمه ی اول «برهان امر غیر طبیعی» به یکی از معنای اول تا سوم بگیریم، در آن صورت دشوار بتوانیم رفتارهای همجنسگرایانه را «غیر طبیعی» بدانیم، یعنی با فرض یکی از این معانی لاجرم باید مقدمه ی اول را کاذب تلقی کنیم.

❖ اگر واژه «غیر طبیعی» را در مقدمه ی اول «برهان امر غیر طبیعی» به معنای چهارم بگیریم، در آن صورت آشکارا می توان رفتارهای همجنسگرایانه را به این معنا «غیر طبیعی» دانست. (یعنی مقدمه اول صادق خواهد بود). اما در این صورت هیچ دلیلی وجود ندارد که امر غیر طبیعی (= نادر) را اخلاقاً ناپسند بدانیم. (یعنی مقدمه ی دوم کاذب خواهد شد).

❖ اگر واژه «غیر طبیعی» را در مقدمه ی اول «برهان امر غیر طبیعی» به معنای پنجم بگیریم، در آن صورت به نظر می آید که مقدمه ی اول صادق خواهد بود و مقدمه ی دوم هم با فرض پذیرش تفسیر کارکردگرایانه از مفهوم خوب صادق درخواهد آمد. (این روایت را برهان اصلی نامیدیم). اما صدق مقدمه ی اول در برهان اصلی، در گرو گزاره ی (۱-۱) است و گزاره آشکارا کاذب است. بنابراین اگرچه مقدمه ی اول در بادی امر صادق می نمود اما تحلیل دقیق تر نشان می دهد که تصدیق آن مبتنی بر فرضی نادرست بوده است.

بررسی مقدمه ی دوم برهان:

تا اینجا محور اصلی بحث ما عمدتاً مقدمه ی اول «برهان امر غیر طبیعی» بود. اینک خوبست که مقدمه ی دوم برهان را مستقلاً مورد بررسی قرار دهیم.

مقدمه ی دوم به قرار زیر بود:

(۲) تمام رفتارهای غیر طبیعی به لحاظ اخلاقی ناروا هستند.

همانطور که دیدیم تنها قرائتی از این مقدمه که هم با صدق مقدمه ی اول قابل جمع است و هم خود دست کم در

بادی نظر صادق به نظر می رسد، گزاره ("۲) در برهان اصلی است:

(۲) تمام رفتارهایی که خلاف غایت طبیعی یا کارکرد اصلی یک شیء یا اندام هستند به لحاظ اخلاقی ناروا

هستند.

گزاره ی (۲) صورتی از آن چیزی است که پیشتر «تفسیر کارکردگرایانه از مفهوم "خوب"» نامیدیم. مطابق این تفسیر، خوب یا بد بودن امر (الف) بستگی به آن دارد که (الف) چه باشد. وقتی که می گوئیم: «این چاقو خوب است»، مقصودمان این است که این چاقو کاری را که برای آن ساخته شده است به نیکی انجام می دهد، یعنی تیز و برنده است. یا وقتی می گوئیم: «آقای الف پلیسی خوب است»، مقصودمان این است که او وظایف خود را به عنوان یک پلیس به نیکی انجام می دهد، یعنی برای مثال با تبهکاران مبارزه می کند و در حفظ جان و امنیت شهروندان صادقانه می کوشد. یعنی مطابق این تفسیر، «خوب بودن» امر (الف) بر مبنای کارکرد یا نقش آن تعریف می شود.

حقیقت این است که «تفسیر کارکردگرایانه» تنها یک تفسیر از انواع تفاسیر مختلفی است که درباره ی چیستی مفهوم «خوب» عرضه شده است. فیلسوفان اخلاق درباره ی این تفسیر بحث ها و مناقشات زیادی کرده اند که باید در جای خود مورد بحث و بررسی قرار گیرد. احتمالاً مهمترین نقدی که بر این تفسیر وارد شده است، همان است که جی.ای. مور، فیلسوف انگلیسی، «مغالطه ی طبیعت گرایانه» خوانده است. (اصل این انتقاد نسب به هیوم، فیلسوف اسکاتلندی، می برد). مغالطه ی طبیعت گرایانه همان است که گاه خلط «است» و «باید» هم خوانده اند. اصل این ادعا این است که از گزاره های توصیفی، یعنی گزاره های مشتمل بر «است» منطقیاً نمی توان گزاره های تجویزی، یعنی گزاره های مشتمل بر «باید» و «نباید» را نتیجه گرفت.

برای مثال، از این گزاره ی توصیفی که «آرسنیک سمی کشنده است» منطقیاً نمی توان این گزاره ی تجویزی را نتیجه گرفت که «نباید آرسنیک خورد». برای آنکه از آن گزاره ی توصیفی به این گزاره ی تجویزی برسیم، باید مقدمه ی دیگری هم به آن بیفزاییم، مانند این مقدمه که می گوید: «من می خواهم زنده بمانم». اکنون از ترکیب این مقدمه ی تازه و آن گزاره ی توصیفی می توانیم به این نتیجه برسیم که پس «من نباید آرسنیک بخورم». اما اگر فردی به هر دلیلی نخواهد زنده بماند و برای مثال درصدد خودکشی باشد، می تواند از این گزاره ی توصیفی که «آرسنیک سمی کشنده است» به اضافه ی این مقدمه که «من می خواهم خود را بکشم»، به این گزاره ی تجویزی برسد که پس «من باید آرسنیک بخورم».

اکنون مطابق یک تفسیر رایج، دست کم در بسیاری مواقع، وقتی می گوئیم «الف خوب است» در واقع می گوئیم که «باید الف را انجام داد». برای مثال وقتی که می گوئیم «راستگویی خوب است»، مقصودمان این است که «باید راست گفت». به بیان دیگر، تمام گزاره هایی که متضمن «خوب» یا «بد» هستند، گزاره های تجویزی اند، یعنی یا به گزاره های «باید-دار» قابل تحویل اند، یا مستلزم گزاره ای «باید-دار» هستند. از سوی دیگر گزاره هایی که از غایت یا کارکرد، یا نقش یک پدیده خبر می دهند، گزاره های «است-دار» یا توصیفی هستند و برای مثال، در قالب گزاره هایی از این نوع بیان می شوند: «غایت یا کارکرد قلب پمپ خون به سرتاسر بدن است» یا «غایت یا نقش یا کارکرد اندام های جنسی تولید مثل است». در این صورت منطقیاً نمی توان از این گزاره ی توصیفی یا مشتمل بر «است» که «غایت یا نقش اندام های جنسی تولید مثل است» این گزاره ی تجویزی را نتیجه گرفت که «نباید اندام های جنسی را برای مقاصد غیر از تولید مثل بکار برد» (به عبارت دیگر، از آن گزاره ی توصیفی در باره ی غایت اندام های جنسی نمی توان نتیجه گرفت که «استفاده از اندام

های جنسی برای مقاصدی غیر از تولید مثل اخلاقاً ناروا است» اگر این تحلیل را بپذیریم، در آن صورت لاجرم باید گزاره ی (۲) را مبتنی بر نوعی مغالطه و لذا کاذب بدانیم.

ممکن است در پاسخ به اشکال فوق گفته شود که در اینجا ما «خوب» را به معنای «موافق با غایت طبیعی» و «بد» را به معنای «خلاف غایت طبیعی» تعریف کرده ایم، لذا برای مثال، «بد» به حسب تعریف «امر خلاف غایت طبیعی» است (یعنی گزاره ی «امر خلاف غایت طبیعی بد است» به اصطلاح فیلسوفان گزاره ی تحلیلی است). به بیان دیگر، مطابق این تحلیل، مقدمه ی (۲) به نحو تحلیلی صادق است. اما اگر این طور باشد، در این صورت پرسش زیر را باید پرسشی بی معنا یا تهی دانست:

(پ ۱): «آیا واقعاً امر خلاف غایت طبیعی بد است؟»

اگر مقدمه ی (۲) بنا به تعریف و به نحو تحلیلی صادق باشد، در آن صورت پرسش فوق هیچ معنایی ندارد جز:

(پ ۲): «آیا واقعاً بد بد است؟»

اما به نظر می رسد که ما شهوداً معتقدیم (پ ۱) معادل (پ ۲) نیست.

(پ ۱) مجاز و معرفت بخش است، اما (پ ۲) پرسشی زائد و غیرمعرفت بخش. به بیان دیگر این گزاره که «به واقع امر خلاف غایت طبیعی بد است»، به فرض صادق بودن، چیزی بر معرفت ما می افزاید، اما گزاره ی «به واقع بد بد است» تکرار معلوم است و چیزی بر معرفت ما نمی افزاید. بنابراین، نفس آنکه ما (پ ۱) را پرسشی مجاز و معرفت بخش می دانیم، نشان می دهد که رابطه ی «امر خلاف غایت طبیعی» و «بد» را رابطه ی تحلیلی و مبتنی بر صرف تعریف نمی دانیم. به هر حال، این نوع دشواری ها، دست کم نشان می دهد که تصدیق گزاره ی (۲) خالی از اشکالات جدی نیست. بنابراین به نظر می رسد که قویترین صورت «برهان امر غیر طبیعی»، یعنی آنچه «برهان اصلی» خواندیم، اگرچه منطقی منتج است (یعنی نتیجه آن منطقی از مقدمات آن حاصل میشود)، اما معتبر نیست (زیرا مبتنی بر مقدمه یا مقدمات کاذب است). بنابراین ظاهراً باید بپذیریم که «برهان امر غیر طبیعی»، در بهترین قرائت آن، از تحکیم این نتیجه که «رفتارهای همجنسگرایانه به لحاظ اخلاقی ناروا هستند» ناتوان است.

۳

پیش از آنکه برهان های دیگری را که برای تقبیح اخلاقی رفتارهای همجنسگرایانه اقامه شده مورد بررسی قرار دهیم، خوبست درباره ی نکته ی ظریفی که در عبارات کانت آمده بود و ما به غفلت از آن گذشتیم، بحث کنیم. در عباراتی که از کانت نقل کردم، کانت در واقع رفتارهای همجنسگرایانه را به دو دلیل تقبیح می کرد. وی معتقد بود که اولاً مناسبات جنسی برای «حفظ نوع انسان» است و رفتارهای همجنسگرایانه چون خلاف آن غایت اند، ناروا هستند؛ و ثانیاً رفتارهای همجنسگرایانه مایه «خوار داشت آدمی» و «هتک حرمت انسانیت» هستند و لذا از این حیث هم درخور نکوهش اند. ما فقط ادعای نخست را بررسی کردیم و ادعای دوم را نادیده گرفتیم. درباره ی ادعای دوم چه می توان گفت؟ چرا رفتارهای همجنسگرایانه خوار داشت آدمی و مایه ی هتک حرمت انسانیت است؟

البته کانت در این موضع توضیح بیشتری در این خصوص ارائه نمی کند، ولی در فلسفه ی اخلاق وی، مفهوم حرمت نهادن به «انسانیت» و تکریم «کرامت انسانی» جایگاه و نقش بسیار مهمی دارد. بگذارید اندکی در این باره تامل

کنیم. از نظر کانت ما می توانیم تمام وظایف و تکالیف اخلاقی خود را از یک اصل نهایی عقلی استنتاج کنیم. او این اصل را «امر مطلق» می نامد. او صورتبندی های مختلفی از امر مطلق بدست می دهد. یکی از آن صورتبندی ها مبتنی بر مفهوم «تکریم انسانیت» است. «امر مطلق» مطابق این صورتبندی به قرار زیر است:

«با انسانیت، خواه در خودت و خواه در دیگری، همواره به مثابه ی غایتی فی نفسه رفتار کن، و نه هرگز به مثابه ی وسیله ای صرف.»

به بیان دیگر، انسان ها فی حد ذاته، به صرف آنکه انسان هستند و از قوه ی خرد و اختیار برخوردارند، موجوداتی ارزشمند هستند و هر فعلی که کرامت و ارزش ذاتی انسان را نقض کند، اخلاقاً ناروا است. یکی از بارزترین مصادیق هتک حرمت انسانیت این است که انسانی را صرفاً به عنوان ابزار یا وسیله ای برای تامین اغراض و غایات خود بکار گیریم. دقیقاً بر همین مبنا است که کانت مناسبات جنسی را به طور کلی اشکال برانگیز می داند. از نظر کانت مبدا مناسبات جنسی تمایل شدیدی است که فرد نسبت به بدن دیگری می ورزد. فرد می خواهد دیگری را لمس کند، ببوید، با او درآمیزد و سرانجام به اوج لذت جنسی برسد. گویی در اینجا فرد طرف دیگر را صرفاً به چشم ابزار یا وسیله ای برای ارضای تمنای جنسی خود به کار می برد، یعنی با او به مثابه ی یک شیء یا وسیله رفتار می کند، نه غایتی فی نفسه. و این کار مطابق امر مطلق کانتی، اخلاقاً ناروا و مصداق بارز «خوار داشت آدمی» و «هتک حرمت انسانیت» است. پس چه باید کرد؟ آیا فرد اخلاقی باید از مناسبات جنسی بپرهیزد؟

کانت برای رفع این مشکل راه حلی پیشنهاد می کند. از نظر کانت برای رفع این مشکل باید کاری کنیم که طرف مناسبات جنسی به مرتبه ی غایتی فی نفسه ارتقا یابد. اما چگونه؟ کانت معتقد است در مناسبات جنسی، فرد باید با تمام وجود حاضر باشد، احساسات و تمنیات طرف مقابل را کاملاً در نظر بگیرد، و فرد مورد تمنای خود را نه یک شیء (یعنی ابزاری محض برای ارضای تمنیات خود)، بلکه یک شخص ببیند و همانطور که طرف مقابل خود را به او تسلیم می کند، او هم متقابلاً خویشتن را در اختیار وی بگذارد، یعنی با تسلیم کردن روح و جسم خود به او، احترام خود را نسبت به او به مثابه ی یک شخص یا غایت فی نفسه نشان دهد، یعنی به او نشان دهد که در تمامت انسانیش خواستنی و محترم می داند. از نظر کانت این وضعیت فقط در چارچوب پیوند ازدواج دست می دهد. یعنی روابط جنسی فقط در چارچوب ازدواج با امر مطلق سازگار می افتند. در ازدواج تو با فرد دیگر نوعی پیمان می بندی. مطابق این پیمان آن فرد نسبت به تو حق کامل دارد، و در مقابل تو نیز نسبت به او حق کامل می یابی و دقیقاً به این شیوه، یعنی از طریق تفویض خود، دیگری را بدست می آوری. کانت در این باره می نویسد: «اگر من خویشتن را یکسره به دیگری تفویض کنم و در مقابل آن شخص را بدست آورم، خود را باز یافته ام. من از سر خود، به مثابه ی مایملک آن دیگری، گذشته ام، اما در مقابل آن دیگری را به مثابه ی مایملک خود بدست آورده ام، ولذا خویشتن را از طریق ربودن آن شخصی که در تملکش هستم باز می یابم.»^۵ بنابراین کانت مدعی است که به این شیوه، من به خویشتن به مثابه ی یک غایت فی نفسه باز می گردم و با حریف خود نیز به مثابه ی غایتی فی نفسه رفتار می کنم، زیرا من خویشتن را به آن کسی سپرده ام که خود را یکسره به من سپرده است. بنابراین از نظر کانت، مناسبات جنسی «خوار داشت آدمی» و مایه ی «هتک حرمت انسانیت» است مگر آنکه طرفین رابطه ی جنسی، چنان تعهد متقابلی را صمیمانه و خالصانه به یکدیگر بسپارند. بر این مبنا شاید وقتی کانت مناسبات همجنسگرایانه را «خوار داشت آدمی» و مایه ی «هتک حرمت انسانیت» می داند، مقصودش این است که در مناسبات همجنسگرایانه چنان تعهد خالصانه و صمیمانه ی دو سو به ای ممکن نیست. اما چرا آن نوع داد و ستد دو سو به که مناسبات غیرهمجنسگرایانه را اخلاقاً مجاز می کند، در مورد مناسبات همجنسگرایانه قابل اطلاق نیست؟ به نظر می رسد این فرض همجنسگرایان از برقراری رابطه ای

عاشقانه و دوسویه ناتوان هستند، فرضی نادرست یا دست کم بدون دلیل است. بنابراین ادعای کانت مبنی بر آنکه مناسبات همجنسگرایانه مایه ی خوارداشت آدمی و هتک حرمت انسانیت است، در بهترین حالت مبتنی بر فرضی نامستند و بدون دلیل به نظر می رسد.

۴

راجر اسکروتن، فیلسوف انگلیسی معاصر، از جمله کسانی است که برای تقبیح اخلاقی رفتارهای همجنسگرایانه استدلال کرده است. انتقاد اخلاقی اسکروتن بر رفتارهای همجنسگرایانه بر بنیانی متفاوت از «برهان امر غیر طبیعی» استوار است. به اعتقاد وی رفتارهای همجنسگرایانه به دو دلیل مهم، به لحاظ اخلاقی درخور نکوهش هستند: نخست آنکه، روابط میان همجنسگرایان (خصوصاً مردان همجنسگرا) بسیار سطحی و ناپایدار است. دوم آنکه، روابط میان همجنسگرایان (خصوصاً مردان همجنسگرا) به نحو نا متعارفی بی بند و بارانه است، و نهایتاً به نوعی زندگی هرزه گرایانه می انجامد.

دقیقاً به این دو دلیل است که تصویب اخلاقی رفتارهای همجنسگرایانه و گسترش اینگونه رفتارها به بی ثباتی و فروپاشی اجتماعی می انجامد، و به ویژه بنیان خانواده را در اجتماع مورد تهدید جدی قرار می دهد. به این ترتیب به نظر می رسد که اسکروتن دو استدلال مهم برای تقبیح رفتارهای همجنسگرایانه مطرح می کند. بگذارید آنها را به ترتیب «برهان مبتنی بر سطحی بودن مناسبات انسانی» و «برهان مبتنی بر بی بند و باری جنسی» بنامیم و آنها را یک به یک مورد بررسی قرار دهیم.

برهان مبتنی بر سطحی بودن مناسبات انسانی :

از نظر اسکروتن، تمایل جنسی در مردان نیرومند و سرکش است، و از همین رو است که مردان به طور طبیعی میلند در طول حیات خود با افراد زیادی مناسبات جنسی برقرار کنند. تنها چیزی که این تمایل سرکش را رام می کند رمز و راز مفتون کننده و خطر خیزی است که در «جنس مخالف» نهفته است. مردان و زنان از نظر روحی و جسمی عمیقاً با یکدیگر متفاوت اند. از این رو وقتی، برای مثال، مردی به زنی عشق می ورزد، و با او جسماً و روحاً در می آمیزد، به جهانی یکسره متفاوت، رازآلود و ناشناخته گام می نهد و تجربه ی امر ناشناخته با نوعی خطر پذیری هیجان انگیز و شورآفرین ملازم است. بنابراین ورود یک مرد به جهان یک زن (یا برعکس)، پا نهادن به سفری پر مخاطره و شورانگیز و لذا جذاب است. از نظر اسکروتن، شوق فرد به اینکه خویشتن را در معرض مخاطره ی رویارویی با جهانی عمیقاً متفاوت قرار دهد، اخلاقاً ارزشمند است و به روابط انسانی عمق و ژرفا می بخشد. و همین خطر خیزی و شورآفرینی ناشی از امر ناشناخته است که فرد را به تعهد و وفاداری نسبت به شریک جنسی خود بر می انگیزد و بنیان روابط پایدار و عمیق در میان مردان و زنان می شود. اما در مناسبات همجنسگرایانه چنان راز و خطری وجود ندارد. طرفین همجنس اند، بنابراین پیشاپیش از هزار توی جهان یکدیگر آگاهند. به بیان دیگر مناسبات میان همجنسان فاقد آن گشودگی مخاطره آمیز نسبت به دیگری است. و همین امر است که نهایتاً موجب می شود روابط انسانی میان همجنسگرایان (خصوصاً مردان همجنسگرا) سطحی بماند. اسکروتن می نویسد: «گشودن خویشتن به سوی رمز و راز فردی از جنس مخالف، و از این راه پذیرفتن مسئولیت تجربه ای

که فرد کاملاً بر آن احاطه ندارد، جلوه ای است از پختگی و بلوغ جنسی و از جمله مهمترین محرک هایی است که فرد را به متعهد شدن راغب می کند. فرد فقط هنگامی می تواند خود را در معرض امر ناشناخته قرار دهد که طرف مقابل هم نوعی تعهد متقابل بسپارد. فقط با اعلان چنین تعهدی است که طرفین به یکدیگر اعتماد می ورزند و از خطر خیانت ایمنی می یابند. اگر فرد نتواند تفاوت و غیریت طرف مقابل خود را در مناسبات جنسی عمیقاً تجربه کند، بخش مهمی از عشق جنسی زائل می شود. مرد همجنسگرا آنچه را که در حریف خود می یابد، کاملاً و از نزدیک در خود می شناسد و این آشنایی می تواند آن احساس خطر را بکاهد. هر چقدر که فرآیند به در آمدن از خویشتن با مخاطره ی کمتری همراه باشد، مساعدت و همراهی دیگری [در یک رابطه پایدار و دیرپا] ضرورت کمتری می یابد.»

در باره ی این برهان چه می توان گفت؟

اولاً، به نظر می رسد که «رمز و راز» زنان برای مردان (و برعکس) تا حد زیادی پدیده ای فرهنگی است. در جامعه ای که روابط میان زنان و مردان محدود است و حصار ستبری در میان ایشان کشیده شده است، و نظام تربیتی به گونه ای نیست که دختران و پسران را از دوران کودکی به شیوه ای صحیح با یکدیگر آشنا کند، البته جنس مخالف موجودی اسرارآمیز و عجیب و غریب خواهد بود. در چنین فضایی جنس مخالف یا مورد پرستش و ستایشی مبالغه آمیز قرار می گیرد، یا یکسره به شیئی جنسی فرو کاسته می شود و در هر حال نتیجه چیزی جز آن نیست، که در میان ایشان مفاهمه به معنای طبیعی و انسانی آن امکان پذیر نخواهد بود. فردی که واله و شیداست و یکسره خود را در افسون دیگری درباخته است، همانند کسی که یکسره مست و مسخر شهوت است، در شرایط متعادلی که لازمه همسخنی همدلانه و معتدل و معنادار است، قرار ندارد.

ثانیاً، آیا ادعای اسکروتن این است که در هر کجا که تفاوت و لذا ناشناختگی بیشتر است، رابطه به لحاظ اخلاقی از ارزش بیشتری برخوردار است؟ اگر اینطور باشد درآنصورت باید روابط میان یک مرد روستایی خراسانی را با یک زن متخصص کامپیوتر در سیلیکون ولی آمریکایی اخلاقاً ارزشمندتر بدانیم، زیرا در این حالت تفاوت میان دنیای ایشان بسیار فاحش است و کشف دنیای یکی برای دیگری تجربه ای بدیع و به معنای مورد نظر اسکروتن مخاطره آمیز است. آیا بر این مبنا روابط میان بینایان و نابینایان از روابط میان دو بینا ارزشمندتر خواهد بود؟ آیا در این صورت باید زنان جوان را به خاطر آنکه بیشتر مایلند با مردان جوان ازدواج کنند و نه با مردان سالخورده، اخلاقاً مورد نکوهش قرار دهیم؟ به نظر می رسد که پاسخ این پرسش ها منفی باشد. نفس ناشناختگی و تفاوت میان جهان دو فرد لزوماً مناسبات انسانی میان ایشان را ارزشمندتر نمی کند.

ثالثاً، آیا اسکروتن پیچیدگی و رمز و راز روح انسانی را دست کم نگرفته است؟ به نظر می رسد هر انسانی، خواه مرد و خواه زن، جهان درونی بسیار پیچیده و توبرتویی دارد که در بسیاری موارد بر خود او نیز آشکار نیست. خصوصاً وقتی که روابط انسانی از مرتبه ی همزبانی به مرتبه ی همدلی می رسد، ونوعی محرمیت عاشقانه میان دو روح برقرار می شود، روح افراد هزار و یک جلوه ی نو به نو از خود باز می نمایند که گاه بر خود آن افراد نیز مکشوف نبوده است. به این اعتبار، هر نوع مناسبات انسانی، پا نهادن به راهی مخاطره آمیز و آغاز تجربه ای بدیع است، و هر چه این مناسبات ژرفای بیشتری بپذیرد، جلوه های تازه تر و ناشناخته های شورانگیزتری می تواند رخ بنمایاند. این مخاطره ی شورانگیز بیش از آنکه محصول جنسیت طرفین باشد، ناشی از ژرفا و توبرتویی روح انسانی است.

رابعاً، چه دلیلی دارد که فرض کنیم مناسبات همجنسگرایانه «رمز و راز» ویژه ی خود را ندارد؟ به بیان دیگر فرض کنیم که استدلال اسکروتن درست است، و مناسبات همجنسگرایانه فاقد آن رمز و رازی است که در مناسبات

غیرهمجنسگرایانه یافت می شود. اما آیا این بدان معنا است که انواع دیگر مناسبات انسانی رمز و رازی ویژه ی خود را ندارند؟ برای مثال، مناسبات میان یک مادر و فرزندش به هیچ وجه از آن نوع خطر خیزی و رمز و رازی که در مناسبات آن زن با همسرش وجود دارد، برخوردار نیست. اما این به هیچ وجه بدان معنا نیست که رابطه ی مادر با طفلش رابطه ای بی رمز و راز، یکسره پیش بینی پذیر، ملالت بار، و لذا به لحاظ اخلاقی کم ارزش تر است. به نظر می رسد که غیرهمجنسگرایان باید نسبت به این امکان گشوده باشند که چه بسا مناسبات میان همجنسگرایان مخاطرات، شورانگیزی ها و جذابیت های خاص خود را داشته باشد.

خامساً، به نظر می رسد نوک پیکان نقد اسکروتن بیشتر متوجه کسانی است که از مخاطره پذیری می گریزند، و ترجیح می دهند به جای روابط دیرپا و متعهدانه، به روابطی گذرا و سطحی بسنده کنند. در این صورت به نظر می رسد که از این حیث تفاوت معناداری میان همجنسگرایان و غیر همجنسگرایان وجود نداشته باشد. به نظر می رسد که در طول تاریخ مردان بیشتر زنان را برای سود و لذت می خواسته اند، نه کشف رمز و راز آنها. ظاهراً واقعیت تاریخی این است که در بیشتر موارد، مردان زنان را به چشم وسیله ای برای ارضای خواهش های جنسی و تدبیر امور منزل خویش می نگریسته اند، نه به مثابه ی جهانی سرشار از رمز و راز که آنها را به سفری شورانگیز و والا فرا می خوانده است. بنابراین عمق و ژرفایی که اسکروتن برای مناسبات غیرهمجنسگرایانه فرض می کند، و مناسبات همجنسگرایانه را به خاطر فقدان آن درخور نکوهش اخلاقی می داند، تا حد زیادی آرمانگرایانه می نماید و ظاهراً بهره ی چندانی از واقعیت ندارد.

برهان مبتنی بر بی بند و باری جنسی:

از نظر اسکروتن، سطحی بودن روابط همجنسگرایانه مآلاً به بی ثباتی و ناپایداری روابط میان ایشان می انجامد. به اعتقاد وی مردان همجنسگرا به نحو نامتعارفی در زندگی جنسی خود بی بند و بار و بی مبالات هستند، و در طول حیات جنسی خود با افراد زیادی روابط جنسی کوتاه مدت برقرار می کنند. اوصریحاً بر این باور است که «روابط همجنسگرایانه میان مردان رو به سوی بی بند و باری و هرزگی دارد.» و هر جامعه ای که با مردان همجنسگرا به مساوات رفتار کند، باید «آماده باشد تا بی بند و باری جنسی - و البته به تبع آن بی ثباتی، بی مبالاتی، و فرو پاشی اجتماعی - را به لحاظ اخلاقی بدون اشکال بداند.»^۷

درباره ی این استدلال چه می توان گفت؟

اولاً، نکته ی جالب توجه این است که اسکروتن صریحاً زنان همجنسگرا را از دایره ی این نقد بیرون نهاده است. اگر عامل اصلی بی بند و باری جنسی را در میان مردان همجنسگرا، مطابق تحلیل اسکروتن فقدان رمز و راز در فرد همجنس بدنیم، در آن صورت نباید میان زنان و مردان همجنسگرا تفاوتی باشد؛ زنان همجنسگرا هم باید به لحاظ جنسی زندگی بی بند و باری داشته باشند. اما ظاهراً شواهد خلاف آن را نشان می دهد. زنان همجنسگرا غالباً روابط باثبات و دیرپایی با یکدیگر دارند. شاید از همین روست که اسکروتن عامل اصلی آن بی بند و باری را تمایل سرکش و لگام گسیخته مردان به مناسبات جنسی می داند.

ثانیاً، آیا به واقع این ادعا درست است که مردان همجنسگرا زندگی جنسی بی بند و باری دارند؟ بر مبنای کدام شواهد بی بند و باری جنسی در میان مردان همجنسگرا بیشتر از مردان غیر همجنسگرا دانسته شده است؟ اسکروتن هیچ شاهد تجربی برای این ادعا بدست نداده است. من به درستی نمی دانم که آیا در این باره پژوهش دقیق و قابل اعتمادی انجام شده است یا نه. تنها پژوهش هایی که من از آنها آگاهم درباره ی زندگی جنسی در آمریکا انجام شده و بنا به دلایلی

چندان دقیق و جامع نیست. نتایج حاصل از آن تجربه‌ها نشان می‌دهد که آن ادعا درباره‌ی زندگی جنسی مردان همجنسگرا درست نیست. یعنی هیچ رابطه‌ی معناداری میان همجنسگرایی و بی‌بند و باری جنسی وجود ندارد. تنها نتیجه‌ی شایان توجهی که از آن پژوهش‌ها بدست آمده این است که سطح تحصیلات فرد با شمار افرادی که وی با آنها روابط جنسی برقرار کرده، نسبتی مستقیم و معنادار دارد، یعنی افرادی که سطح تحصیلات بالاتری دارند، با افراد بیشتری روابط جنسی برقرار می‌کنند.^۸

ثالثاً، بیابید بنا را بر آن بگذاریم که آن ادعا درباره‌ی مناسبات جنسی مردان همجنسگرا درست است. یعنی به واقع مردان همجنسگرا از برقراری روابط عاطفی باثبات و پایدار با حریف خود ناتوان هستند و از اینرو در طول زندگی جنسی خود با افراد زیادی روابط جنسی برقرار می‌کنند. اما پرسش این است که آیا این واقعیت را فقط به شیوه‌ی اسکروتن می‌توان توضیح داد؟ یعنی آیا علت آن پدیده‌ی خصلتی ذاتی و اجتناب‌ناپذیر در ماهیت مناسبات همجنسگرایانه است؟ به نظر می‌رسد که آن پدیده را می‌توان به شیوه‌های دیگری نیز تبیین کرد. بگذارید در اینجا پاره‌ای از تبیین‌های محتمل را که با تفسیر اسکروتن متفاوت است، به اختصار مرور کنیم:

(۱) چه بسا علت عدم وجود روابط پایدار در میان مردان همجنسگرا حجم عظیم سرزنش‌ها، رسوایی‌ها و محرومیت‌های اجتماعی توانفرسایی باشد که آفتابی شدن روابط همجنسگرایانه برای ایشان به بار می‌آورد. این فشارها و محرومیت‌های اجتماعی مناسبات پایدار و دیرپا را بسیار پرهزینه و خطرناک می‌کند. بنابراین چه بسا مردان همجنسگرا از بیم آنکه روابطشان علنی شود، ترجیح دهند از مناسبات دیرپا که در جامعه سوءظن برمی‌انگیزد، بپرهیزند و در عوض به روابط بی‌نام و نشان و گذرا که ایمن‌تر و کم‌خطرتر است، تن بسپارند.

(۲) مردان غیرهمجنسگرا می‌توانند ازدواج کنند و از مزایای حقوقی، عاطفی، و دینی آن بهره‌مند شوند. اما مردان همجنسگرا چنان امکانی ندارند. بنابراین اگر بخواهند به فردی تعهد روحی عاطفی بسپارند و با او روابطی عمیق و پایدار بنیان بنهند، باید بر خلاف جریانی تند و خروشان شنا کنند و زندگی خود را یکسره در جنگ و مبارزه‌ای بی‌امان علیه نفی و سرکوب و تحقیر اجتماعی بسر آورند. روابط مردان همجنسگرا شدیداً مورد هجوم سرکوب‌ها و خشونت‌های اجتماعی است، و لذا نمی‌توان رفتار ایشان را با رفتار گروه‌های اجتماعی‌ای مقایسه کرد که در شرایط اجتماعی ایمن‌تر و مساعدتری زیست می‌کنند. آیا اگر مردان غیر همجنسگرا از ازدواج با زنان منع می‌شدند، چنان رفتارهایی از ایشان سر نمی‌زد؟

(۳) نباید فراموش کرد که مردان همجنسگرا در فرهنگی پرورده شده‌اند که در آن به مردان، بطور کلی، می‌آموزند که استقلال، متکی به خود بودن، و گریز از تعهد ارزش است، و به زنان می‌آموزند که وفاداری و تعهد، و نیز مشارکت و همیاری را پاس بدارند. مرد باید آزاد و متکی به خود باشد تا بتواند سکان مدیریت خانواده و اجتماع را بدست بگیرد. اما زن باید وفادار، فرمانبردار، و اهل همکاری باشد تا در بهترین حالت مشاور، یا همکار، یا کارگزار شایسته‌ای برای مرد بشمار آید. بنابراین مایه‌ی شگفتی نیست که وقتی دو مرد در کنار هم قرار می‌گیرند، غلظت «مردانگی» دوبرابر می‌شود و لذا انعطاف لازم برای یک رابطه‌ی پایدار و باثبات از دست می‌رود. دو پادشاه دشوار در اقلیمی بگنجد. اما آیا در این صورت باید بی‌ثباتی و ناپایداری روابط مردان همجنسگرا را ناشی از «همجنس» بودن آنها دانست، یا ناشی از آن خصلت «مردانه»؟ به نظر می‌رسد که در اینجا مقصر اصلی «مردانگی» است، نه «همجنس بودن» (و این نکته‌ای است که از تحلیل اسکروتن هم بر می‌آید). یعنی آنچه مایه‌ی بی‌ثباتی و ناپایداری روابط مردان همجنسگرا می‌شود، و لذا ایشان را به تعبیر اسکروتن به سوی بی‌بند و باری جنسی می‌راند، آن نوع خصایصی است که تحت عنوان خصایص «مردانه» به پسران خود می‌

آموزیم. بنابراین، آیا اگر کسی مخالف بی بند و باری است، باید مناسبات همجنسگرایی را نقد و نفی کند، یا باید در نحوه ی تعلیم و تربیت مردان تجدید نظر کند؟

رابعا فرض کنیم که به واقع پاره ای از مردان همجنسگرا زندگی جنسی بی بند و باری دارند. آیا این دلیل کافی است تا کل آن جماعت را به یک چوب برانیم؟ ما مسلم می دانیم که بسیاری از مردان غیرهمجنسگرا در دوران مجرد خود روابط جنسی آزاد دارند، و حتی شمار قابل توجهی از ایشان پس از ازدواج نیز به همسران خود خیانت می کنند. آیا این دلیل کافی است برای آنکه تمام مردان غیرهمجنسگرا را به لحاظ اخلاقی مورد سرزنش قرار دهیم؟ آمار نشان می دهد که حجم عمده ای از خشونت های اجتماعی توسط مردان انجام می شود. آیا این واقعیت ما را مجاز می دارد که همه ی مردان را به این خاطر اخلاقا نکوهش کنیم، و قانونا از حقوق انسانی و اجتماعیشان محروم نماییم؟ اگر پاسخ به این پرسش ها منفی باشد، در آن صورت نمی توان تمام مردان همجنسگرا را به خاطر آنکه گروهی از ایشان از حیث جنسی بی بند و بار هستند، اخلاقا نکوهید، و قانونا از حقوق انسانی و اجتماعی محروم کرد. ما خشونت را که مردان می آفرینند، اخلاقا و قانونا مجازات می کنیم، اما این را دلیل کافی برای محکومیت «مرد بودن» نمی دانیم. بی بند و باری جنسی مردان همجنسگرا، هم اخلاقا درخور نکوهش است و هم چه بسا (دست کم در پاره ای موارد) قانونا درخور مجازات، اما این امر دلیلی کافی برای محکومیت اخلاقی و اجتماعی «همجنسگرایی» (از آن حیث که همجنسگرایی است) به نظر نمی رسد.

۵

تاکنون فرض ما براین بود که مخالفان رفتارهای همجنسگرایانه، این رفتارها را از آن حیث رماننده و نامطلوب می انگارند که معتقدند این رفتارها غیراخلاقی اند. از این رو کوشیدیم تا مهمترین استدلال هایی را که تا کنون در تقبیح اخلاقی اینگونه رفتارها مطرح شده، به اختصار بررسی کنیم. اما بسیار بعید است که مخالفت با رفتارهای همجنسگرایانه و تقبیح آنها صرفا ناشی از استدلال های فلسفی- اخلاقی ای باشد که کسانی نظیر افلاطون، تامس آکویناس، کانت و دیگران اقامه کرده اند. واقعیت این است که بسیاری از مخالفان رفتارهای همجنسگرایانه از آن استدلال ها بی خبرند و مخالفت آنها بیشتر ناشی از آن است که بیش و پیش از هرچیز، این رفتارها را «چندش آور»، «مشمئزکننده»، و حتی «نفرت انگیز» می دانند. یعنی بسیاری افراد چیزی عمیقا ناخوشایند و آزاردهنده در رفتارهای همجنسگرایانه می یابند. و همین احساس ناخوشایند است که آنها را به مخالفت با آنگونه رفتارها برمی انگیزد. به بیان دیگر، آنها رفتارهای همجنسگرایانه را نوعی «انحراف» می دانند.

در دهه های اخیر، فیلسوفان اخلاق در مغرب زمین بحث های زیادی درباره مفهوم «انحراف»، از جمله «انحراف های جنسی» مطرح کرده اند. من در اینجا قصد ندارم درباره ی نظریه های مختلفی که در این باره مطرح شده، بحث کنم. صرفا مایلم بر مبنای یکی از این نظریات وضعیت رفتارهای همجنسگرایانه را بکاوم.

«انحراف جنسی»، در واقع «انحراف از وضع طبیعی» است. غالب نظریه هایی که درباره ی ماهیت «انحراف جنسی» مطرح شده وضع طبیعی را به معنایی بیولوژیک تعبیر می کند. برای مثال، سارا رودیک در این باره می نویسد: «مبنای تقسیم بندی رفتارهای جنسی به طبیعی و یا غیرطبیعی این است: رفتارهای نوع اول در خدمت نقش یا کارکرد بیولوژیکی و تکاملی عمل جنسی (یعنی تولید مثل) هستند یا می توانند در خدمت آن باشند. تمایل جنسی «طبیعی» معطوف

به افرادی از جنس مخالف (و خصوصا اندام های جنسی آنها) است. «غایت» تمایل جنسی طبیعی - یعنی عملی که «به طور طبیعی» آن تمایل را کامل می کند- دخول اندام های جنسی است. رفتارهای جنسی انحرافی [از آن الگو] منحرف هستند...»^۹

اما در بحث درباره ی «انحراف جنسی» مفهوم «طبیعی بودن» را نباید صرفا به معنای بیولوژیکی آن تلقی کرد. در اینجا «طبیعی بودن» وجهی فرهنگی نیز دارد. البته این درست است که رفتارهای جنسی انحراف آمیز خلاف (دست کم) مهمترین کارکرد یا نقش بیولوژیک اندام های جنسی (یعنی تولید مثل) هستند، اما بسیاری از رفتارهای جنسی واجد این ویژگی اند و انحراف به شمار نمی آیند. (برای مثال می توان به بسیاری از انواع مناسبات جنسی غیرهمجنسگرایانه اشاره کرد که به قصد تولید مثل انجام نمی شوند و لذا به این معنا «غیرطبیعی» اند، ولی عموما انحراف جنسی به شمار نمی روند.) در واقع آن دسته از امور «غیرطبیعی» که با پاره ای از هنجارها، ارزش ها، یا غایات مطلوب جامعه تزاخم و تعارض دارند، انحراف به شمار می روند. از همین روست که «منحرف بودن» بار ارزشی منفی دارد.

اما در اینجا نکته ی مهمه این است که رفتارهای انحراف آمیز (از آن حیث که انحراف آمیزند) خلاف ارزش های «اخلاقی» نیستند، بیشتر خلاف ارزش های «زیباشناسانه» ی جامعه اند. توجه کنید که ما در اینجا درباره جرائم جنسی انحراف آمیز سخن نمی گوئیم. چه بسا پاره ای از رفتارهای جنسی انحراف آمیز نهایتا به هتک حقوق و کرامت انسان های دیگر، یا نقض قوانین مدنی بینجامند، و از این حیث درخور نکوهش اخلاقی و مجازات اجتماعی و قانونی باشند، ولی در این صورت آنچه آنها را اخلاقا درخور نکوهش و قانونا درخور مجازات می کند، «انحراف آمیز» بودن آن رفتارها نیست، پیامدهای ناپسند و ناگوار آنهاست. پس در اینجا موضوع توجه ما رفتارهای جنسی انحراف آمیز است، نه جرائم جنسی انحراف آمیز.

بنابراین مطابق آنچه گذشت، رفتارهای انحراف آمیز رفتارهایی خلاف طبع و ذوق عمومی اند. بسیاری از مردم خوردن گوشت مار یا قورباغه را چندانش آور می دانند. خوردن گوشت قورباغه خلاف ارزش های اخلاقی نیست، اما خلاف ذوق و طبع بسیاری از مردم است. ذوق و سلیقه ی افراد درباره ی نوع غذا، نوع معاشران، نوع مناسبات جنسی و امثال آن، با احساساتی بسیار عمیق پیوسته است که در غالب موارد با احساسات اخلاقی اشتباه می شود. بنابراین چه بسا امری به لحاظ اخلاقی نکوهیده نباشد، اما ذوق و طبع عمومی آن را برنتابد و آن را نوعی انحراف به شمار آورد، و نسبت به آن احساس اشمئزاز کند.

به نظر می رسد یک از مهمترین دلایلی که رفتارهای انحراف آمیز برای افراد یک جامعه ی خاص چندان آور و مضمئن کننده اند، این است که آنها نمی توانند بفهمند چرا کسی باید طالب چنان رفتارهایی باشد. مردم عموما نمی توانند با افراد منحرف احساس همدلی کنند، و حتی برای لحظاتی کوتاه خود را به جای آنها تصور نمایند. مردم یک قاتل را بسیار بهتر از یک فرد منحرف می فهمند. بسیاری از مردم قتل فرد بی گناه را به هیچ وجه خوش نمی دارند، اما دست کم می توانند آن را بفهمند، زیرا همه ی ما گاهی تجربه ی نفرت ورزیدن نسبت به دیگری را آزموده ایم، و حتی چه بسا مرگ کسی را آرزو کرده ایم. اما شمار بسیار اندکی از ما در میانه ی معاشقه ی با محبوب خود یکباره عمیقا احساس کرده ایم که می خواهیم او را با پلیدی بیالاییم تا به اوج لذت جنسی برسیم. ما نمی توانیم با چنین فردی احساس همدلی کنیم، و نمی توانیم حتی برای مدتی کوتاه خود را به جای او تصور نماییم.

اما آیا رفتارهای همجنسگرایانه به این معنا نوعی «انحراف» هستند؟

به نظر می‌رسد پاسخ به این پرسش، بیش از هر چیز امری تجربی باشد، یعنی باید ببینیم مردم جامعه در واقع نسبت به رفتارهای همجنسگرایانه چه احساسی دارند. آیا ایشان می‌توانند با این نوع رفتارها نوعی ارتباط تفهیمی برقرار کنند، و همجنسگرایان را بفهمند؟ (البته لازمه‌ی این «فهمیدن» به هیچ وجه آن نیست که فرد خود چنان تمایلاتی داشته باشد یا اساساً مایل باشد که به چنان رفتارهایی مباردت ورزد.) به نظر می‌رسد که بسیاری افراد، اعم از همجنسگرا و غیرهمجنسگرا، می‌توانند چنان کنند و بسیاری افراد هم از انجام آن کار کاملاً ناتوان هستند. بنابراین به نظر می‌رسد که مطابق این تحلیل باید پذیرفت که رفتارهای همجنسگرایانه در پاره‌ای جوامع از جمله رفتارهای انحراف آمیز به شمار می‌روند، و در پاره‌ای جوامع دیگر نه. یعنی منحرف دانستن رفتارهای همجنسگرایانه از یک جامعه به جامعه‌ی دیگر فرق می‌کند.

اما در اینجا باید به چند نکته مهم توجه کرد:

اولاً، نفس اینکه ذوق عمومی پدیده‌ای را بر نمی‌تابد، لزوماً دلیلی بر درستی و ارزشمندی آن ذوق نیست. ثانیاً، از آنچه گذشت بر نمی‌آید که ذهنیت مردم را درباره‌ی موضوعاتی نظیر همجنسگرایی نمی‌توان یا نمی‌باید تغییر داد، یا فرهیختگان و معلمان اخلاق در جامعه در تصحیح تلقی عمومی هیچگونه مسئولیتی ندارند. ثالثاً، حتی اگر رفتارهای همجنسگرایانه را به معنای یاد شده مصداق انحراف بدانیم، باز هم رفتارهای خشونت آمیز، نفرت آلود، یا تحقیرکننده نسبت به اقلیت‌های جنسی توجیه اخلاقی قابل قبولی نخواهد داشت. رابعاً، مردم حق دارند حد و نوع مناسبات خود را با دیگران بر مبنای پسند و ناپسند ذوق خود سامان بخشند، اما اخلاقاً حق ندارند به بهانه‌ی پسند و ناپسند ذوق خود، حرمت و کرامت انسانی کسانی را که خوش نمی‌دارند، زیر پا نهند و به حقوق بنیادین ایشان تعرض نمایند.

۶

اگر نتایج بحث و بررسی‌های این نوشتار درست باشد، در آنصورت لاجرم باید بپذیریم که مهمترین استدلال‌هایی که در تقبیح اخلاقی رفتارهای همجنسگرایانه مطرح شده، از استحکام‌های کافی برخوردار نیست، به بیان دیگر، این ادعا که رفتارهای همجنسگرایانه اخلاقاً ناروا و درخور نکوهش‌اند، بنیان عقلی استواری ندارد. البته چه بسا بسیاری افراد رفتارهای همجنسگرایانه را با ذوق و طبع خود سازگار نیابند، و لذا آن را پدیده‌ای ناخوشایند و مشمئزکننده بیابند، اما این امر به هیچ وجه خشونت ورزی و تعرض به حقوق اخلاقی و اجتماعی اقلیت‌های جنسی را توجیه نمی‌کند.

دین‌ورزان خردپیشه هم لاجرم باید نتایج بحث و فحص‌های عقلی درباره‌ی این قبیل موضوعات را جدی تلقی کنند. به نظر می‌رسد که مساله‌ی شان اخلاقی و حقوق اجتماعی و انسانی اقلیت‌های جنسی، از جمله مسائلی است که جهان جدید در برابر اندیشمندان مسلمان قرار داده و از ایشان پاسخی انسانی و خردپسند می‌طلبد. اگر کسانی حقیقتاً آرای سنتی دین را درباره اقلیت‌های جنسی اخلاقاً درخور تردید بدانند، چه باید بکنند؟ آیا باید میان ایمان دینی و تعهد عقلی- اخلاقی خود یکی را برگزینند؟ تا آنجا که من در میابم، چنان کاری مطلقاً ضرورت ندارد. مسلمانان رفته رفته (همچون پیروان سایر ادیان) با اینگونه تنش‌ها و چالش‌ها آشنا شده‌اند، و دریافته‌اند که میان خردگریزی‌های خشک سرانه و تسلیم‌پذیری‌های شتابزده، راه‌های میانه کم نیست. تجربه‌ای که مسلمانان در مورد مساله‌ی زنان و اقلیت‌های دینی از

سر می گذرانند، می تواند در مورد مساله اقلیت های جنسی نیز درس های نکته آموزی داشته باشد. دین ورزان مسلمان آموخته اند که خردورزی کاری دشوار و خطر خیز است، و دلیری درخور می طلبد. به گمان من برای کسانی که دغدغه ی معنوی زیستن دارند، اخلاقی زیستن هم به اندازه ی عقلانی زیستن ضروری است. اما نباید از یاد ببریم که اخلاقی زیستن نیز محتاج دلیری است، و حتی گاه از خردورزی بسی خطر خیزتر است.

آرش نراقی

کالیفرنیا – سانتا باربارا

منابع

در این نوشتار، علاوه بر منابعی که در پانویست ها آمده، از منابع زیر نیز استفاده شده است:

- Leiser, Burton M., "Is Homosexuality Unnatural?", in his book, *Liberty, Justice, and Morals: Contemporary Value Conflicts*, 3rd ed., 1986, pp.51-57.
- Martin, Mike W., "Homosexuality and Homophobia", in his book, *Everyday Morality*, Wadsworth Publishing Co., 1995, pp. 245-253.
- Mohr, Richard D., "Gay Basics: Some questions, Facts, and Values", in James Rachels, ed., *The Right Thing to Do*, McGraw-Hill Higher Education, 1998, Ch.14.
- Nussbaum, Martha C., "A Defense of Lesbian and Gay Rights", in her book, *Sex and Social Justice*, Oxford University Press, 1999, Ch.7.
- Ruse, Michael, *Homosexuality*, Oxford: Basil Blackwell, 1988.

پانویست ها

۱. دوره ی آثار افلاطون، ج ۴ کتاب قوانین، کتاب هشتم، فقره ی ۸۴۰ و ۸۴۱، ترجمه ی محمد حسن لطفی، انتشارات خوارزمی،

چاپ سوم، ۱۳۸۰

۲. برای مثال نگاه کنید به:

Weinrich, J.D., (1982) "Is homosexuality biologically natural?", In W. Paul, et al. (eds.), *Homosexuality: Social, Psychological, and Biological Issues*, Beverly Hills, Calif.: pp.197-208. And; Denniston, R.M. (1980) "Ambisexuality in animals", In *Homosexual Behavior: A modern Reappraised*. New York: Basic Books

۳.

Saint Thomas Aquinas, *On the Truth of the Catholic Faith*, Book3: *Providence*, Part I, trans. V.J. Bourk (New York: Doubleday, 1956). Quoted in R. Baker and F. Ellison (eds.), *Philosophy and Sex*, rev. ed. (Buffalo, NY: Prometheus, 1984), p. 15.

۴.

Kant, I. *Lectures on Ethics*. Trans. L. Infield. New York: Harper and Row (1963). P. 170

۵.
Kant, *Lectures on Ethics*. p.167
۶.
Roger Scruton, *Sexual Desire: A Moral Philosophy of the Erotic* (New York: Free Press, 1986),pp.307-308.
۷.
Roger Scruton, "Gay Reservations", in *The Liberation Debate: Rights at Issue*, ed. Michael Leahy and Dan Cohn-Sherbok (London: Routledge, 1955), p. 122
۸.
Robert T. Michael, et al., *Sex in America* (Boston: Little, Brown, 1994); and E. O. Laumann, et al., *The Social Organization of Sexuality* (Chicago: University of Chicago Press, 1994).
۹.
Sara Ruddick, "Better Sex". In R. Baker and F. Elliston (eds) *Philosophy and Sex*. Buffalo, N.Y. : Prometheus Books, p.91